



رساله‌ی مخدوبه

مخلص فریاشات حضرت آقایی حاج دکتر نور علی تاننده (مخدوب علیشاه) در مورد ذکر و فکر



عنوان	شماره صفحه	عنوان	شماره صفحه
اکبر الصلات	۱۶	گفتن اذان و اقامه در گوش کودکان	۳
حل مشکلات	۱۶	سلامت جسم و روح	۳
جذبه ذکر	۱۶	نظم و ترتیب در عبادت	۴
اعتماد به خداوند	۱۷	اسمای حسنی	۴
تکرار ذکر	۱۸	آرامش و یاد خدا	۵
عقل معاد	۱۸	کمک گرفتن از صاحب فکر	۵
تداوم ذکر	۱۹	در همه احوال به یاد خدا باشیم	۶
اسم اعظم	۱۹	تسلیم امر الهی	۷
نماز دائم	۲۰	ذکر قلبی	۷
اهمیت مادر بودن	۲۰	معنای نماز	۸
اجازه ذکر	۲۱	اسم اعظم	۹
سلاح الهی	۲۱	پاکی دل	۹
تنگی معیشت	۲۲	شوق وصل	۱۰
اطمینان قلب	۲۲	همواره به یاد خداوند	۱۱
معنای نماز و دعا	۲۲	سلاح باطنی	۱۱
اعتماد به نفس	۲۳	نماز خواندن	۱۲
قرآن و ذکر	۲۳	بینایی معنوی	۱۲
امر خداوند	۲۳	یاد همیشگی خداوند	۱۳
ذکر خفی	۲۴	چشم دل	۱۴
دوری از یاد خدا	۲۵	تداعی معانی	۱۵
صورت فکریه	۲۶	بینایی معنوی	۱۵



گفتن اذان و اقامه در گوش کودکان

«در رابطه با اذان و اقامه که در گوش کودکان می‌خوانند باید گفت: ذهن اصولاً فکر است، اول که کودک به دنیا می‌آید ظاهراً چیزی نمی‌داند، می‌گوییم هیچ چیز نیست، ولی آن به اصطلاح بایگانی مغز آماده است، برای این که چیزهایی را بپذیرد، منتها بعضی بچه‌ها ممکن است بعدها به یاد آورند و برخی ممکن است به یاد نیاورند، ولی به هر جهت در ذهن بچه‌ها مؤثر است. اذان و اقامه هم که در گوش کودک خوانده می‌شود، برای این است که مجموعه اذان و اقامه، اذانش شهادت به وحدانیت خداست، شهادت به نبوت پیغمبر و شهادت به ولایت علی (ع) است و تشویق به نماز، البته اقامه هم همان است به اضافه اجرای نماز که قد قامت الصلاة زیربنای زندگی آینده او را تشکیل دهد. بنابراین هنگامی که به کودک شیر می‌دهید طهارت شرعی داشته باشید، یا غسل یا وضو یا تیمم که اگر به طریقی اولی مادر این رعایت را بکند، هم در سرنوشت آینده بشر و هم در زندگی آن کودک مؤثر است. مادر باید هنگام شیردادن کودک هم طهارت شرعی داشته باشد و هم متوجه ذکرش باشد، زیرا ذکر باعث آرامش اعصاب یعنی محل افکار می‌شود، وقتی مادر ذکر بگوید اعصابش آرامش پیدا می‌کند و او به یک منبع قدرتی وصل می‌شود که همه جهان در اختیار اوست. پس برای تأمین سلامت فکری و جسمی فرزندان خود در آینده و همچنین سلامت جسمی و روحی جامعه تشیع و جامعه فقر، حتماً با وضو و با ذکر و فکر به فرزندان خود شیر بدهید.»

* ۱۳۷۶/۱/۳۱

سلامت جسم و روح

«راجع به اذان و اقامه که در گوش بچه‌های نوزاد گفته می‌شود باید یادآور شد که - ذهن اصولاً فکر است - ابتدا که نوزادان به دنیا می‌آیند ظاهراً از نظر ما هیچ چیز نمی‌دانند، می‌گوییم هیچ چیز نیست، ولی بایگانی و کامپیوتر مغز او آماده است تا چیزهایی را بپذیرد. البته بعضی بچه‌ها ممکن است بعدها یادشان بیاید و برخی ممکن است یادشان نیاید، اما به هر جهت تأثیرات از خارج در ذهن بچه‌ها مؤثر است. بعضی از روان‌شناسان گفته‌اند نقشی که کودک می‌پذیرد، از دو سالگی است، حالا کم‌کم این زمان را عقب برده‌اند و بعضی می‌گویند از یک سالگی است، ولی واقعش این است که از موقع حمل یعنی در چهار ماهگی که طفل تکان می‌خورد، یک وجود مستقلی پیدا می‌کند، یعنی ضربان قلب او جداست، اعصاب او جداست، گردش خون او جداست، فقط به جای این که مثل ما غذا را از راه دهان بخورد، همان غذایی که مادر می‌خورد برای او هم غذاست. بنابراین از همین موقع مسلماً طفل نقش می‌پذیرد. امروزه مهندسی ژنتیک می‌گوید، خصوصیات ژن‌هایی که در وجود پدر و مادر هست، به طفل می‌رسد، به همین دلیل من به فرد فرد جوان‌ها و به خانم‌ها احتیاط و مواردی را توصیه کرده‌ام، برای این که آن حالت قدس و روحیه‌ی قدسی بماند، پدر و مادر باید در چشم بچه یک تقدسی داشته باشند. مغز بچه مثل موم است و به هر شکلی که در آورند، شکل می‌پذیرد، یا مانند کامپیوتر، هر اطلاعاتی به او بدهید، چه بخواهید و چه نخواهید در ذهن او اثر می‌کند، مثل دوربین عکاسی است که هم می‌بیند و هم می‌شنود. در بعضی موارد ممکن است آن بچه در بزرگسالی به این یافته‌ها و اثرات توجه و آگاهی پیدا کند.»

پس مجموعه اذان و اقامه خواندن در گوش نوزادان به معنی یادآوری است. اذان شهادت به وحدانیت خداست. شهادت به نبوت پیغمبر (ص) و شهادت به ولایت علی (ع) است و تشویق به نماز است. اقامه هم همین‌طور است به اضافه اجرای نماز یعنی قد قامت الصلاة. ذهن بچه آماده است که اینها در ذهنش وارد شوند و زیربنای فکری او را تشکیل بدهد. هر موقع که به بچه‌ها توجه می‌کنید، و هر زمانی که به بچه شیر می‌دهید، حتی کسانی که به او شیر نمی‌دهند، ولی او را برمی‌دارند، باید طهارت شرعی داشته باشند غسل یا وضو یا تیمم. این در سرنوشت آینده آن فرزند خیلی مؤثر است، منتها چیزی نیست که محسوس باشد. بهتر است که مادر فرزندش را شیر بدهد و در هنگام شیر دادن هم، طهارت شرعی داشته باشد و احیاناً متوجه ذکرش نیز باشد که این در بدن اثر می‌کند، زیرا بدن را اعصاب اداره می‌کند و اعصاب همین محل افکار است. وقتی مادر ذکر بگوید، اعصاب آرامش پیدا می‌کند و به یک منبع قدرتی وصل می‌شود که همه جهان در اختیارش است، مثل این که بخواهد یک لیوان از آب رودخانه‌ای خیلی شفاف و صاف را بردارد و بخورد. وقتی به ذکرش متوجه می‌شود، دلش با این منبع ارتباط پیدا می‌کند و این ذکر در همه اعضای بدن اثر می‌کند. همچنین در آن شیر که کودک می‌خورد، اثر دارد.»

بسیاری از بزرگان گفته‌اند که مادران آن‌ها هرگز بی وضو به آن‌ها شیر ندادند، هر وقت بچه می‌خواست شیر بخورد، وضو می‌گرفتند. توجه داشته باشید برای تأمین سلامت فکری و جسمی فرزندان خود در آینده و همچنین سلامت جسمی و روحی جامعه تشیع و فقر، شما باید فرزندان سالم و خوبی داشته باشید، که سلامت جسمی و روحی، داشته باشند. بنابراین هم خود شما آرامش بیشتری دارید و هم باعث افتخار جامعه می‌شوید.»

* ۱۳۷۶/۱/۳۱



نظم و ترتیب در عبادت

«رعایت نظم و ترتیب در زندگی و جلوه بیرونی آن، سبب تأثیر در جلوه درونی آن نیز می‌گردد. وقتی در امور روزمره به لحاظ ساعات کاری منظم باشید و یا هر چیزی را در سر جای خود بگذارید، این امر در درون و مسیر فکری خودتان نیز تأثیر دارد. در نظم، نقش ذکر و فکر معلوم است، مثلاً در بیداری هنگام بین‌الطلوعین ساعت یا دقایقی را به ذکر و فکر اختصاص می‌دهید. تلاوت قرآن، ادای نماز و تعقیبات آن نیز نوعی ذکر است. بیشتر زمان بین‌الطلوعین را صرف عبادت کنید. در سایر اوقات هم وقتی به یاد خدا باشید و به ذکر قلبی که محتاج به زبان نیست، توجه نشان دهید، هر کار دیگری که انجام می‌دهید، عبادت تلقی می‌شود. زیرا خداوند فرموده که ما زندگی کنیم و امور دنیوی خویش را اداره نماییم. کسی که به بهانه آخرت دنیا را رها کند، چندان مورد مهر الهی قرار نمی‌گیرد، حتی در قرآن آمده است: کسانی هستند که از خداوند می‌خواهند دنیا را به آن‌ها بدهد و خدا هم می‌دهد، لیکن در آخرت بهره‌ای ندارند و کسانی هم هستند که می‌گویند: «وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (۱) دعای اینها اگر از صمیم قلب باشد، خدا می‌پذیرد.

بنابراین، با حفظ نظم و ترتیب، ذکر ساعات مشخصی پیدا کرده و لذا مانند رابط بین همه اعمال، عمل می‌کند و همواره ما را راهبری می‌کند. اگر چنین باشد، همه کارها و اموری را که انجام می‌دهید، عبادت محسوب می‌شود و در این صورت است که به دل‌تان برات می‌شود و می‌توان گفت که این دل با خدا ارتباط دارد.»

* ۱۳۷۶/۵/۵

۱. «و برخی از مردم می‌گویند: ای پروردگار ما، ما را، هم در دنیا خیری بخش و هم در آخرت، و ما را از عذاب آتش نگاهدار.» - سورة بقره، آیه ۲۰۱

اسمای حسنی

«در دنیا به هر چه نگاه کنید، آثار قدرت خداوند را می‌بینید، ذکر به معنای یاد خداست، هر چیزی که انسان را به یاد خدا بیندازد، ذکر است و مهم‌ترین آن ذکر زبانی و قلبی است، لیکن گوش، چشم و همه اعضای ما نیز ذاکر هستند. اگر چشم‌های ما در مشاهده هر چیز، آثار صنع خدا را ببیند، این نوعی ذکر است. وقتی گوش ما با شنیدن هر صدایی، آواز بلبل، آوای رودخانه و حتی صدای کلاغ باعث شود به یاد خالق بیفتید. ذکر گوش است تا انسان به جایی برسد که تسبیح همه موجودات را بشنود، تسبیح یعنی خداوند از هر عیب و نقصی منزّه است. بنابراین همه موجودات تسبیح می‌گویند، یعنی وجود آن‌ها، نوع زندگی و ادامه زندگانی آن‌ها نمایانگر آن است که خداوند از هر عیب و نقیصی مبرا است و این نوعی تسبیح است. اینها مطالبی متفرق، ولی مرتبط به یکدیگر است. در قرآن می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (۱)، همه اسمها را به آدم آموختیم.

اسم یعنی این رادیو، میز، کاغذ، همه اینها اسم است، اما این اسم‌ها را که ما روی اشیاء می‌گذاریم، لفظی هستند؛ اما اسمایی که خداوند به انسان آموخت، همین اسمای لفظی نیست. اسم یعنی چیزی که بر امر دیگری دلالت کند. وقتی ما می‌گوییم کاغذ، این لغت معنای کاغذ و خصوصیات آن را در ذهن ما متبادر می‌سازد و به این اعتبار موجودات اسمای الهی هستند. ائمه فرموده‌اند: «و نحنُ اسماءُ الحُسنی» ما اسمای حسنی خداوند هستیم، یعنی اسمی که بیش از همه اسمها بر وجود خداوند دلالت دارد. مثلاً هنگامی که می‌خواهید نشانی شخصی را به دیگری بگویید، ذکر می‌کنید همان کسی که قد متوسطی دارد یا مثلاً سیاه چرده است. اینها همه اسم اوست، اما تا نام او را نگویید طرف شما متوجه نمی‌شود. «اسماء الحسنی» به معنای اسم‌های حسنی خداوند است. ائمه فرموده‌اند: «ما اسمای حسنی هستیم» یعنی رفتار، روش، گفتار و کردار ما بر وجود خداوند دلالت می‌کند. بنابراین خداوند به آدم همه اسمها را آموخت. می‌دانیم جد ما زندگی بیابانی داشت و هیچ چیز نداشت، حتی مثلاً برای خانه‌اش، در اختراع نکرده بود و یا آتش را نمی‌شناخت، در آن صورت چگونه خداوند می‌فرماید: «همه اسمها را به آدم تعلیم دادیم» منظور خداوند از آدم، مجموعه شخص حضرت آدم و آدم‌هایی است که بعد از او به وجود آمد. در واقع کل بشریت را در قالب یک آدم فرض نموده است. وقتی می‌فرماید: «الست بریکم قالوا بلی» (۲). یعنی پرسیدند: «آیا من خدای شما نیستم»، همگی پاسخ دادند «بله». در آن زمان که ما به این صورت وجود نداشتیم، پس منظور از آدم همان حضرت آدم (ع) است که پدر ما انسان‌هاست و همه نسل ما از او و بعد از او به وجود آمده است. خداوند به این آدم یعنی در واقع به مجموعه آدم و نسل او اسمها را آموخت، به این ترتیب خداوند این ژن را به ما داده است و اگر همه نسل آدم و همه ما کوشش کنیم، تمام امور خلقت را در خواهیم یافت.»

* ۱۳۷۶/۵/۸

۱. «و نام‌ها را به تمامی به آدم بیاموخت»، - سورة بقره، آیه ۳۱

۲. «آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: بلی»، - سورة اعراف، آیه ۱۷۲



آرامش و یاد خدا

«هنگام کسوف، خسوف، سیل، طوفان و یا ... حتماً باید نماز آیات خوانده شود. دستورالعمل دیگری هم در احکام دیده می‌شود و آن این است که در هر مناسبتی خدا را یاد کنید. به هر حال هر وقت ترسی دارید، به خدا پناه ببرید، نه تنها ترس، بلکه هر وقت شادی هم دارید، خدا را یاد کنید. عید بود، نماز بخوانید؛ ترسیدید، نماز بخوانید؛ برای میت نماز بخوانید؛ برای زیارت نماز بخوانید؛ یعنی به هر مناسبتی به یاد خداوند باشید و به دامن خداوند متوسل شوید. البته ما که دارای ذکر قلبی هستیم، همیشه باید به یاد خدا باشیم، اما آنهایی که به ذکر ظاهری اکتفا می‌کنند، برای این که یاد خدا باشند، باید نماز بخوانند. چون برای نماز دستور عمومی داده‌اند و همه ما باید آن را رعایت کنیم. بعضی نمازها به جماعت و برخی نیز به تنهایی خوانده می‌شود.

همه مردم باید در هر شرایطی از جمله ترس، غم، شادی، عزا و... به یاد خدا باشند و به دامن خالق خود پناه ببرند، یعنی اگر آرامشی هست، در آن جاست. آن وقت ان شاء الله اگر خداوند بخواهد آن سکینه را هم به آن‌ها می‌دهد. سکینه از لحاظ عرفانی یک معنی خاصی هم دارد، ولی معنای عمومی آن یعنی آرامش. باید آن آرامش را هم از خداوند خواست.

قرآن در چند آیه به «سکینه» اشاره دارد، آن‌جا که می‌فرماید: «فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» (۱) و یا در جای دیگر می‌فرماید: «... فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ» (۲)، در آیه دیگری می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۳) سکینه و آرامش را بر پیغمبر و بر مؤمنین نازل کرد. برای این که چه در ترس، چه در عزا آرامش پیدا کنید، حتی در شادی، به خاطر این که شادی ما را از خود بی‌خود نکند، باز هم به یاد خدا باشید؛ به همین دلیل برای هر مسأله و موضوعی دعاهایی گفته‌اند. این دعاها لازم نیست که عین همان عبارات و جملات باشد، منظور آن است که در هر حالتی به یاد خدا باشید، البته دعاهایی را که گفته‌اند برای این است که عبارت‌های هر دعایی متناسب با آن حالت است، اما به هر جهت هدف آن است که در هر وضعی که هستیم به یاد خدا باشیم.»

* ۱۳۷۶/۶/۲۶

۱. «پس آرامش بر آن‌ها نازل کرد»، سوره فتح، آیه ۱۸

۲. «خدا به دلش آرامش بخشید»، سوره توبه، آیه ۴۰

۳. «آن‌گاه خدا آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد»، سوره توبه، آیه ۲۶

کمک گرفتن از صاحب فکر

«در مورد حل مشکلات باید گفت:

مشکلی نیست که آسان نشود مرد باید که هراسان نشود

هیچ چیزی لاینحل نیست، آن‌چه همه مشکلات را حل می‌کند، فکر انسان است، فکر انسان برای رفع هر مشکلی کارساز است، حالا اگر این اتفاق پیش نیامد، فراموشی هم یک راه حل است یعنی آدم تسلیم به رضای خدا شود. اگر انسان این راه حل را از همان ابتدا در پیش بگیرد، مشکل هر چه باشد حل می‌شود. البته بعضی افراد وقتی می‌خواهند از لبه یک پرتگاه رد شوند، ممکن است به پرتگاه بی‌توجهی کرده و پرت شوند، یعنی نباید تسلیم به هر واقعیتی شوند و این تسلیم را موجب تنبلی خود قرار دهند، خیلی‌ها از روی تنبلی می‌گویند هر چه خدا خواست، ما هم همان را می‌خواهیم؛ اگر این را از روی صمیمیت بگویند درست است، در همه موارد درست است، ولی گاهی این خطر وجود دارد که از روی تنبلی، از آن فکری که باید به کار ببرد، استفاده نمی‌کند، حالا گاهی تنبلی فکری است و گاهی ممکن است تنبلی بدنی باشد که نمی‌خواهد حرکتی کند و کاری انجام دهد، به این مسأله باید بسیار توجه کرد که فکر از روی تنبلی نباشد و فکر درست باشد، آن وقت است که فکر همه کارها را حل می‌کند. فکر دو جنبه دارد یکی فکر عامیانه و متداول در میان مردم است. یعنی همین که فکر کند که چه کار کند، راه حل پیدا می‌کند که این یک فکر است و جنبه دیگر فکر آن است که عرفا به آن می‌رسند، یعنی از صاحب فکر یعنی از خالق فکر کمک می‌گیرند. اگر انسان به خود و به دستوراتی که به او داده‌اند توجه نکند و از او کمک بخواهد، مسلماً خداوند به او قدرت حل مشکلات را می‌دهد.

اگر از اول کسی عادت کند که در همه کارها تفکر کند یعنی آن فکر مصطلح صوفیه را به کار ببرد، بعداً مشکلی برای او پیدا نمی‌شود که نتواند آن را حل کند. بنابراین باید از اول انسان هر کاری که می‌کند با فکر و با برنامه باشد، در این صورت آرامش روحی او هم بیشتر است، به وظایف درویشی خود هم بیشتر می‌رسد یعنی می‌تواند تمرکز حواس داشته باشد و اساس درویشی و ذکر هم این است که تمرکز حواس داشته باشد، تمرکز داشته باشد روی امر خدا، روی یاد خداوند. بنابراین مشکلی نیست که آسان نشود، همه مشکلات قابل حل است.»

* ۱۳۷۶/۶/۳۱

در همه احوال به یاد خدا باشیم

«خداوند در مورد ذکر می‌فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (۱) مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. قرآن این مطلب را در سطحی بیان می‌کند که همه آن را درک کنند. چون همه افراد در یک درجه نیستند و درجات مختلفی دارند، پس قرآن به گونه‌ای آن را می‌گوید که قابل درک برای همه باشد، زیرا همه انسان‌ها که عاشق خداوند نیستند. بعضی‌ها خدانشناس هستند و خداوند را می‌شناسند، اما در ذهن‌شان چیزهای دیگری هم وجود دارد و خداوند فقط در یک گوشه ذهن‌شان جای دارد. پس قرآن باید برای همه انسان‌ها باشد. هم برای این طبقه از مردم و هم برای طبقات دیگر. خداوند برای این طبقه از مردم در قرآن می‌فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (۲) یاد من کنید تا یاد شما کنم و در حدیث قدسی می‌فرماید: «عاشق من شوید، من هم عاشق شما می‌شوم»، اما برای کسی که جز خداوند را نمی‌بیند می‌فرماید: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَ لِيَلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَآءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۳) و یا به پیامبر می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (۴) کسانی که با خدا بیعت می‌کنند یعنی تو که عاشق هستی عین معشوقی. «ما رمیت اذ رمیت». تو که ریگ روی لشکریان ریختی [اشاره به جنگ بدر است] پیامبر مشتت ریگ برداشت و حسب امر الهی به سوی لشکریان پرتاب کرد، که هر ریگ به چشم یکی از آن‌ها اصابت کرد و باعث شد تا آن‌ها نبینند.

خداوند می‌فرماید: وقتی تو آن ریگ‌ها را ریختی، این تو نبودی که این کار را انجام دادی، بلکه ما این کار را کردیم، البته وقتی معشوق عقاب و عتاب می‌کند، بسیار شدید است. پیغمبر معصوم است و اگر خداوند خطاب به پیغمبر، او را عتاب و یا بازخواست می‌کند برای این است که ما متوجه شویم؛ به در می‌گوید تا دیوار بفهمد. در قرآن چند بار این مطلب آمده که خداوند می‌فرماید: «أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (۵). «لِيَعْرِفَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (۶)، برای تو فتح آشکار فراهم کردیم، برای این که خداوند گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد. این مطلب را به پیغمبر معصوم می‌گوید. در جای دیگر به کسانی که گفتند پیغمبر از خودش حرف می‌زند خطاب می‌فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (۷). اگر حرفی غیر از حرف ما بزند، محکم دست راستش را می‌گیریم و رگ گردنش را قطع می‌کنیم و هیچ‌کس هم نمی‌تواند مانع این کار شود. این خطاب به ماست، زیرا پیغمبر که چنین کاری نمی‌کند. ما اگر حرفی را که الهی نیست از قول خودمان بگوییم و به خداوند نسبت بدهیم و یا نسبت به فقر و درویشی بگوییم، اما یقین نداشته باشیم که مصداق این آیه است: «لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» یا در جای دیگر می‌فرماید: «عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» (۸)

پیغمبر با سران قریش در حال گفت‌وگو بود، به این امید که آن‌ها را نرم کند تا مسلمین را اذیت نکنند، در این میان عبدالله بن ام مکتوم از صحابه خیلی بزرگوار که نابینا بود و شاید هم قدری گوشش سنگین بود، به خدمت پیغمبر آمد و گفت: یا محمد از آیات قرآن بخوان و مرا پاک کن، او دو، سه بار خواسته‌اش را تکرار کرد، پیغمبر رویش را از او برگرداند و عبوس شد، خداوند بلافاصله از پیغمبر بازخواست کرد، البته برخی معتقدند که این مطلب در مورد پیغمبر نیست، اما نه، این مورد از شأن پیغمبر کم نمی‌کند.

عبدالله بن ام مکتوم دو سه بار سؤال کرد، وقتی پاسخی نشنید برگشت و رفت. وحی نازل شد. پیغمبر (ص) به دنبال او دوید و صدایش کرد و شاید در اصطلاح عذرخواهی نمود و گفت برگرد که خداوند به خاطر تو مرا عتاب فرمود «بیا» بعدها حضرت همیشه این مسأله را بیان می‌فرمود. در سفری هم که از مدینه برای جنگ تشریف می‌بردند، عبدالله بن ام مکتوم را در غیاب خودشان حاکم قرار دادند. منظور از این سخنان «عتاب» بود، یعنی در مقابل عشق معشوقان عتاب معشوقان سخت است، این مثال زده شد، چون در خود قرآن هم مثال وجود دارد.

بهشتی که در آن نهر شیر، نهر عسل یا آب مصفا جاری است، تمثیل است، عسل که آن قدر سفت است که نمی‌تواند به شکل نهر جاری شود، به علاوه بهشت که یک چیز معنوی است، پس تمام این مثال‌ها به خاطر این است که ما بفهمیم، چون ما در این عالم به فکر شکم و بدن هستیم، پس احساس می‌کنیم که لذتی از این قبیل هم وجود دارد، بنابراین تمام این مثال‌ها برای درک بهتر ماست. منظور از آن داستان عاشق که به دنبال معشوقش می‌رفت و معشوق به او گفت: من خواهری دارم که از من زیباتر است و در پشت سر من است، عاشق تا برگشت که آن خواهر را ببیند، معشوق سیلی‌ای به گوش او زد و گفت تو دروغ می‌گویی، عاشق آن قدر به معشوق توجه دارد که جز او به هیچ چیز دیگری توجه ندارد و به آن نگاه نمی‌کند و آن را نمی‌بیند، این تمثیل است، به هر حال این تمثیل‌ها برای تذکر است و این شعر را هم همیشه به یاد داشته باشید:

بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

البته دیدن خدا با این چشم سر نیست، با احساس دل است. ان شاءالله ما خداوند را ببینیم و از نزدیک خدایا، خدایا کنیم.»

- * ۱۳۷۶/۷/۳۱
۱. «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم»، سوره بقره، آیه ۱۵۲
 ۲. همان
 ۳. «و آن‌گاه که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی، خدا بود که تیر می‌انداخت تا مؤمنان را به آزمونی نیکو از جانب خویش بیازماید»، سوره انفال، آیه ۱۷
 ۴. «آن‌ان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند»، سوره فتح، آیه ۱۰
 ۵. «ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم»، سوره فتح، آیه ۱
۶. «تا خدا گناه تو را آنچه بیش از این بوده و آنچه پس از آن برای تو پیامزد»، سوره فتح، آیه ۱
۷. «اگر پیامبر پاره‌ای سخنان را به افترا بر ما می‌بست، با قدرت او را فرو می‌گرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم و هیچ یک از شما را توان آن نبود که مانع شود»، سوره الحاقه، آیه‌های ۴۴-۴۷
۸. «روی را ترش کرد و سربرگردانید. چون آن نابینا به نزدش آمد»، سوره عبس، آیه‌های ۱-۲



تسلیم امر الهی

«گرفتاری‌ها و ناراحتی‌هایی را که برای انسان پیش می‌آید دو نوع تعبیر می‌کنند که ظاهراً با هم مخالف هستند. عده‌ای در مقابل مشکلات می‌گویند: «البلاء للولاء» که از ائمه رسیده، یعنی بلا از آن اولیای خدا و بزرگان است. بلا یعنی آزمایش، اما برخی دیگر می‌گویند مگر ما چه کار بدی انجام داده‌ایم که به این بلا دچار شده‌ایم.

این دو ظاهراً با هم متضادند، اما «نه»، با هم متضاد نیستند، اگر واقعه‌ای که رخ می‌دهد و گرفتاری و ناراحتی که پیش می‌آید، آن را با طیب خاطر بپذیرید و در این گرفتاری‌ها تسلیم امر الهی باشید پس «البلاء للولاء» بلایی آزمایشی است که برای بزرگان است، اما اگر جزع و فزع کردید، اولاً فایده‌ای ندارد؛ بعد هم پاداش خودتان را از دست می‌دهید. پس بلا و ناراحتی، هر دو جنبه را می‌تواند داشته باشد، اما کدام جنبه به دست خود انسان است.

البته آدم خود اختیار خویش را ندارد و شاید دلش می‌خواهد که این چنین باشد، ولی نمی‌تواند؛ بنابراین باید از خداوند بخواهد. قرآن می‌فرماید: «ان الله يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» (۱) بیشتر مفسران این آیه را چنین ترجمه کرده‌اند که خدا بین خواست مرد، بین عمل مرد و قلبش و میل باطنی‌اش حایل می‌شود. (۲)

این تفسیر و تعبیر را من از اول نپسندیدم و فکر کردم که خداوند بین مرد و قلبش حایل قرار می‌دهد، یعنی یک چیزی را می‌خواهد، ولی نمی‌تواند انجام دهد. بعد در تفسیری دیدم که این طوری تفسیر کرده بود. (۳)

پس این همان چیزی است که امروزه در روان‌شناسی به آن ضمیر ناآگاه و ضمیر ناآگاه می‌گویند که ضمیر ناآگاه بر ما مسلط است، به این معنی که کاری را که می‌خواهیم انجام دهیم نمی‌توانیم و یا یک کاری را نمی‌خواهیم انجام دهیم، ولی بر ما تحمیل می‌شود، این جا خداوند است که آن حایل را قرار می‌دهد. در این جا باز هم باید از خداوند بخواهیم تا حایل را بردارد که البته با توجه به ذکر می‌توان این کار را انجام داد.»

* ۱۳۷۶/۷/۳

۱. «... که خدا میان آدمی و قلبش حایل است»، سوره انفال، آیه ۲۴

۲. یکی از وجوه آن این است که خدا به اسرار آدمیان آگاه است. [ترجمه عبدالحمید آیتی]

۳. «بدانید که خداوند بین انسان و دل او حایل می‌گردد». [ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی]

ذکر قلبی

«هنگامی که می‌خواهید دعایی را بخوانید، باید به معنی آن توجه کنید و یک بار معنی آن را بخوانید تا بفهمید چه می‌گوید، بعد که دعا را خواندید معنا در ذهن‌تان ناخودآگاه تکرار می‌شود و الا اگر دعا را بدون توجه به معنای آن بخوانید، فقط لقلقه زبان است و کم‌کم فرد را از خواندن دعا منصرف می‌کند. چون شما ذکر قلبی دارید که اقوا (۱) از ذکر زبانی است، بنابراین هر وقت به ذکر قلبی توجه کنید، همه دعاها در آن وجود دارد؛ البته اگر همه دعاهایی را که نوشته‌اند، مطالعه کنید، خوب است یعنی مثل کتابی که می‌خوانید دعاها را هم مطالعه کنید، ولی در معنایش دقت کنید، اگر این طوری بخوانید همه دعاها خوب است و هر جا هم اگر در معنایی مشکل داشتید، اشکال‌تان را بپرسید، البته هر جا معنا را متوجه نشدید، نه از لحاظ عبارت، بلکه درک حالات آن، بپرسید و از خداوند یاری بخواهید. در دعای کمیل آمده است: «... مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكِ فَكَيْفَ اصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ...» (۲) خدایا آمدیم و من آتش دوزخ را تحمل کردم، دوری تو را چطور تحمل کنم؟ شاید این مسأله منطبق با حال همه نباشد. برای این که دوری خداوند همان آتش است. هر وقت در همین دنیا دل‌تان از خداوند دور شد، احساس می‌کنید در آتش هستید و گرفتار و نگران هستید.»

* ۱۳۷۶/۸/۲

۱. Eyvā. اقواء: غنی و بی‌نیاز شدن [دهخدا]

۲. «سرورا و صاحباً، بر کیفر تو شکبیا باشم، اما چگونه بر دوری تو شکبایی ورزم». [ترجمه کریم زمانی]



معنای نماز

«ذکر یعنی یاد. منظور از ذکر خیر، یعنی یاد. وقتی یاد کسی می‌کنیم می‌گویند ذکر، حالا در اصطلاح ذکر یعنی یاد خدا، برای این که خدا در وجود ماست، در همه جای جهان هست و در هیچ‌جا نیست، یعنی «جان». یاد خدا را اصطلاحاً ذکر گفته‌اند.

ما چون در دریای مادیات غرق هستیم، ممکن است خیلی دیر و کم به یاد خدا بیفتیم، ذکر زبانی هم ذکر است، به‌طور کلی هر نوع یادی را می‌توان ذکر گفت. نماز خواندن یک نوع ذکر است، به زبان «الله» می‌گوییم و یا دعاهایی را که به زبان می‌گوییم، اینهایی را که می‌خوانیم همه ذکر است، ولی دعایی را که به زبان می‌گوییم، در دل کمتر اثر می‌کند و همیشه هم اثر ندارد و گاهی اثر می‌کند. البته به این دلیل نمی‌توان گفت که ذکرهای زبانی چون نماز، قرآن و دعا بی‌اثر است، نه، اولاً به یاد انسان می‌آید و به هر جهت خود شخص به خودش یادآوری می‌کند؛ ثانیاً تمام اعضای ما باید ذکر بگویند و به غیر از مجموعه روح ما، باید همه اعضا را به ذکر عادت بدهیم.

گفته‌اند و نوشته‌اند که در روز قیامت در آن روزی که حساب می‌گیرند، خداوند به اعضای انسان هم نطق می‌دهد، بعد آن صاحب اعضا می‌گوید: «... لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا» (۱) یعنی چرا علیه خودت و علیه من شهادت دادی. می‌گوید: «أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» (۲) خداوند به من نطق داد، همان خداوندی که می‌تواند به هر چیزی نطق دهد. نطق به زبان ظاهری نیست. نطق یعنی بیان و نشان دادن وضعیتی که یک حالت را برساند.

حرف‌زدن و نطق کردن یعنی بیان درون به هر وسیله‌ای که باشد، حالا در آن روزی که همه اعضا انسان به نطق و گفتار در می‌آیند، چشم در برابر خطاهایی که کرده، می‌گوید: من این خطاها را کرده‌ام، ولی چشمم به قرآن هم افتاده، چشمم به زیارت بزرگان هم افتاده و...

لب انسان به کارهای خطایش گواهی می‌دهد، ولی بعد می‌گوید: من حرف زده‌ام، بلند خوانده‌ام، قرآن خوانده‌ام، به کعبه رفته و آن‌جا را بوسیده‌ام، زیارت کرده‌ام. هر کدام از اعضا چیزی می‌گویند. مهم‌ترین ذکر که زبانی است، ولی باید با دل باشد، ذکر نماز است. در مورد نماز در قرآن آمده است: «... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» (۳) نماز شما را از فحشا و منکر باز می‌دارد و یاد خدا بالاتر از نماز است، از نماز در عبادت‌ها چه چیز می‌تواند بالاتر باشد؟ آن ذکر است که یاد خدا باشد، یعنی همان ذکر قلبی که ما داریم و باید سعی کنیم همیشه به یاد خدا باشیم. همیشه دل‌مان مترنم به آن ذکر باشد، حالا اگر هر دو تا جمع شود، یعنی صورت ظاهر نماز الله اکبر و حمد و سوره و رکوع و سجود و اینها به اضافه آن معنویت، ذکر نور علی نور می‌شود. نمی‌توان توقع داشت که همیشه و در همه لحظات نماز متوجه خداوند باشیم، منتها حتی المقدور باید کوشش کرد. کوشش عبارت از این است که اولاً معنای نماز را بدانیم: آیا اگر آدم حرفی بزند که معنای آن را نفهمد، این مورد پسند خداست؟ در قرآن آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» (۴) فرمود به نماز نزدیک نشوید وقتی که مست هستید، به دنبال آن علتش را می‌فرماید: «حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» (۵) چرا؟ برای این که بفهمید چه می‌گویید. اصل این آیه بعدها تبدیل به تحریم شراب و مسکرات شد، ولی این بخش آن یعنی «حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» (۶) همچنان سر جایش باقی ماند به این معنا که بفهمید چه می‌گویید. بنابراین اول قبل از نماز معنای آن را بخوانید، در کتاب‌ها و در نثر آن‌ها دقیق شوید تا معنایش را خوب درک کنید؛ بعداً وقتی که نماز می‌خوانید، باید برای خودتان مشخص باشد، دقیقاً بگویید و بفهمید که این نماز را برای اطاعت امر خدا می‌خوانید. با انجام اعمال نماز، خداوند می‌خواهد به ما اجازه وصول دیدار بدهد یا نه، ما باید این اعمال را انجام دهیم. اگر از اول این نیت را داشته باشید، خود داشتن همین نیت مقدار زیادی توجه می‌آورد. نکته مهم دیگر در نماز داشتن تمرکز حواس است که تمرکز حواس هم بر اثر تمرین به وجود می‌آید، پس نیت اگر همان نیت قربت باشد، یعنی به اصطلاح نیت برای این است که اطاعت امر خداوند را می‌کنید، این نیت خودش مورد قبول خداوند قرار می‌گیرد.»

* ۱۳۷۶/۸/۱۸

۱. «چرا بر ضد ما شهادت دادید؟» سوره فصلت، آیه ۲۱
۲. گویند: آن خدایی که هر چیزی را به سخن می‌آورد ما را به سخن آورده است»، همان
۳. «و نماز بگزار، که نماز آدمی را از فحشا و منکر باز می‌دارد و ذکر خدا بزرگ‌تر است و خدا به کارهایی که می‌کنید آگاه است». سوره عنکبوت، آیه ۴۵.
۴. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن‌گاه که مست هستید، گرد نماز مگردید»، سوره نساء، آیه ۴۳
۵. «تا بدانید که چه می‌گویید»، همان
۶. همان



اسم اعظم

«اسم چیست؟ آیا پرستش اسم صحیح است؟ اسم در لغت یعنی داغ کردن، نشان گذاشتن. هر چیزی که نشان دهنده یک مطلب باشد به آن اسم می‌گویند و به آن مطلب مسمی گفته می‌شود.

اسم و مسمی، به این اعتبار یعنی آن که اگر ما دیده واقع بین داشته باشیم و خدا دیده روشن بین الهی به ما داده باشد، پی می‌بریم تمام اشیا اسم خداوند است. همه اشیا و همه مخلوقات در واقع اسم خداوند هستند، به این معنا که دلالت بر وجود خدا می‌کنند. حالا وقتی بگوییم چای، اگر دقیق و تیزبین باشیم، همان لحظه فکر می‌کنیم که این چای از خودش وجودی ندارد، پس بر وجود خالق دلالت می‌کند که او را آفریده، اگر به این درجه برسیم، همه اشیا اسم خداوند هستند.

پس برای آن‌هایی که به این درجه روشنی نرسیده‌اند که همه چیز را اسمای الهی بدانند، لغات خاصی برای خداوند میان مردم وضع شده است که این لغات خاص دلالت مستقیم بر وجود خداوند می‌کند. الله، رحمان، رحیم، ستار، شکور، غفور، قهار، منان و اسم‌هایی دیگر که همه این اسما دلالت مستقیم بر خداوند می‌کند. در بین این اسما، اسم‌هایی را اسمای حسنی می‌گویند. حسنی یعنی احسن (بهترین) که حسنی مؤنث آن است یعنی بهترین اسما.

بهترین اسما، اسم‌هایی هستند که دلالتش بر شخص بیشتر است. پس در اسما هم اسمی است که احسن از بقیه اسماست؛ بهتر از اسم‌های دیگر است، بهتر از چه جهت؟ از این نظر که ساده‌تر دلالت می‌کند. در بین اسمایی که برای خداوند هست، اسمای حسنایی هم وجود دارد. ائمه فرمودند: «نحن اسماء الحسنی» ما اسمای حسنی هستیم.

بنابراین اسم هر موجودی می‌تواند اسم خدا باشد، پس به طریق اولی یک انسان هم می‌تواند اسم خداوند باشد، برای آن که وقتی انسانی را می‌بینیم، یادمان می‌آید که این انسان را کسی خلق کرده است؛ از وجود ائمه فهمیده می‌شود خداوندی هست، خداوندی که آن‌ها را خلق کرده است. «نحن اسماء الله» یا «نحن اسماء الحسنی». جز اسمای حسنی مسأله اسم اعظم هم دارای اهمیت است. اسم اعظم آن اسمی است که بیشتر از همه اسما دلالت بر وجود خدا می‌کند، از لحاظ ظاهری می‌گویند الله اسم اعظم است، بله از لحاظ لغوی لغت الله را اسم اعظم می‌گویند؛ چون اسم اعظم اسمی است که جامع و جمیع صفات خداوند باشد، ولی در معنا می‌گوییم الله و رحمان در نظر مردم هر دو به نوعی دلالت بر وجود خداوند می‌کند. این است که عرفا می‌گویند اسم اعظم، برای هر کسی همان اسمی است که به او تلقین کرده‌اند. برای او آن اسم، اسم اعظم است. مطالبی هم وجود دارد که راجع به ارزش‌های اسم اعظم و تعبیر عرفانی آن گفته‌اند. می‌گویند اسم اعظم را مثل نردبان بگیر و به آسمان برو، منظور از نردبان نه این نردبان چوبی است و نه این آسمان، آن آسمان است، بله اسم اعظم را اگر بگیرد به آسمان می‌روید.

پرستش اسم و پرستیدن اسم اصلاً غلط است. اسم را به آن اندازه‌ای باید پرستیم که در هر پرستشی یاد مسمی کنیم. اگر مسمی را یاد نکنیم، اصلاً کافر و یا شاید هم مشرک باشیم. ما باید به ذکر و فرمان هم به این معنا توجه کنیم که این ذکر، این اسم اعظمی که به ما تلقین شده است، نشان‌دهنده یک وجود عظیمی است. وجودی که دارای تمام آن صفاتی است که ما گفتیم و ما آن صفات را می‌گوییم. در هنگام نماز کلماتی که ادا می‌کنیم همه نشان‌دهنده این است که ما در این اسما، در این حرف‌هایی که می‌زنیم به مسمی نظر داریم، اگر به اسما نظر داشته باشیم، لقلقه زبان است. پرستش اسم کاری بیهوده است و همیشه باید به مسمی توجه داشت.»

پاکی دل

«ذکر را در ایامی هم که نمی‌شود نماز خواند، باید گفت؛ برای این که ذکر شکر نعمت تنفس است. نعمت حیات، تنفس موجب حیات است و انسان همیشه حیات دارد. زن‌ها و مردها همیشه حیات دارند. در مورد قرآن آمده است: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۱) قرآن را مسح نمی‌کنند مگر پاکان. این پاکی گاهی ظاهری است. مسلم است نباید دست به خط قرآن زد و گاهی هم پاکی دل است. آن‌هایی که دل‌شان پاک نیست با قرآن تماس پیدا نمی‌کنند یعنی به معنای قرآن پی نمی‌برند. برای اطاعت کامل از این آیه، دست زدن به قرآن و آیات آن صحیح نیست. بنابراین ذکر را دائم باید گفت.»

* ۱۳۷۶/۱۰/۱۲

۱. «جز پاکیزگان به آن دسترس ندارند»، سوره واقعه، آیه ۷۹



شوق وصل

«ذکر و فکر اختیاری، یعنی وقتی خود به خود انجام شود و محبت و شوق به وجود آید؛ در واقع ارتباط آن‌ها با هم باید مورد توجه قرار گیرد. انسان در زندگی معمولی، در راه‌های دنیایی، هر مسیری که می‌رود، هدفی را در نظر می‌گیرد، پس باید در زندگی معنوی هم هدفی داشته باشد. اول کسی که مشرف می‌شود با یک استدلالی چیزهایی فهمیده، راه می‌افتد، شاید زیاد خبر ندارد که این راه خوب است یا بد، راه می‌افتد تا به هدف برسد، یک محبتی دارد، برای این که برسد، راه می‌افتد و وارد می‌شود؛ همین قدر که مشرف شد، مثل این است که در ماشین نشسته و می‌خواهد راه بیفتد. بعد همین که چشمه‌ای را دید، پا را روی گاز می‌گذارد تا ماشین تندتر برود. این شوق است، همان ذکر و فکر اختیاری است. این موضوع که ذکر و فکر اختیاری دوزخ است، یعنی آن اول که با تازیانه شوق برای دیدن و رسیدن به آن هدف اشتیاق دارد، این ذکر و فکر به منزله گاز دادن اتومبیل در اول است، بعد به‌طور تدریجی مسلط می‌شود، به طوری که کاملاً احساس می‌کند ماشین باید همین‌طور برود. این حالت زمانی است که ذکر و فکر در او روان شده است، یعنی با چشم می‌بیند، با زبان می‌گوید، با دست می‌نویسد، این تازیانه شوق است، یعنی اشتیاق برای رسیدن به هدف؛ اما اگر رسید دیگر هدف را کم می‌شود. این هدف در سیروسلوک تا دم مرگ است: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (۱) خدا را بپرست تا وقتی که برای تو یقین حاصل شد، البته این‌جا بعضی غلط معنی می‌کنند و مخالفان تصوف به تصوف نسبت می‌دهند و می‌گویند اگر برای ما یقین حاصل شد، یعنی واصل شده‌ایم و دیگر محتاج به عبادت نیستیم؛ اما یقین به معنای مرگ است. در آیه دیگری در قرآن یقین را به معنای مرگ آورده است: «حَتَّىٰ أَتَيْنَا الْيَقِينَ» (۲).

در آیه «حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» آن قدر بپرست تا این که به یقین برسی. البته اگر این آیه را هم به این معنا بگیریم، باز می‌شود گفت برای ما امکان حصول آن نیست. زیرا حضرت علی (ع) بیان فرموده است، البته آن‌ها همه رسیده‌اند؛ «لو كشف الغطا لعلعروت يقينا» (۳) اگر این پرده‌ها برداشته شود - پرده جسم - این دنیا - بر یقین من اضافه نمی‌شود. یعنی ایشان به آخرین مرحله یقین رسیده است، اما برای ما این یقین تا دم مرگ است. برای ما آن معنا وقتی است که مرگ برسد.

ذکر و فکر از یک طرف به منزله گاز اتومبیل است، به عبارت ساده‌تر یکی خودش دارد می‌رود، یکی هم از پشت سر او را هل می‌دهد. ممکن است کمی برایش خستگی داشته باشد، ناراحتی داشته باشد، ولی زودتر به هدف می‌رسد. یک قدم، دو قدم جلوتر می‌رود. ذکر و فکر اختیاری هم که گفته‌اند همین است، یعنی با زحمت و با توجه خاص از ذکر و فکر خود مراقبت کند، مثل این که او را هل می‌دهند؛ به تدریج که او را هل دادند، کم‌کم قدم‌هایش سریع‌تر می‌شود. آن وقت است که ذکر و فکر بر وجود او مسلط است، یعنی تمام وجودش، اعضایش و تمام فکرش در این ذکر محو می‌شود. در مورد وصال هم باید گفت که وصال یعنی رسیدن به مقصد. رسیدن به معبود. این وصال در زندگی ما حاصل نمی‌شود. مگر در آخر عمر، ولی برای خیلی از عرفا در همین زندگی حاصل می‌شود. «موتوا قبل أن تموتوا» (۴) قبل از این که به مرگ طبیعی بمیرید، بمیرید. یعنی محو شوید. کسانی که بتوانند به این دستور عمل کنند، خودش دیگر مرگ است، به این وصال رسیده‌اند و در همان وصال طی طریق می‌کنند.

می‌توان از این ذکر و فکر تعبیرهای مختلفی کرد. می‌توان تازیانه شوق گفت، یعنی اگر خود انسان دارد راه می‌رود به او تازیانه بزنند که زودتر برو، تندتر برو که به گاز اتومبیل تشبیه شد یا او را باید هل بدهند. منظور این است که ذکر و فکر انسان را به سوی هدف می‌راند. هدف هم انسان را جذب می‌کند. از یک طرف او را هل می‌دهد، از یک طرف هدف را احساس می‌کند، جذب می‌شود. هر چه به هدف نزدیک‌تر می‌شود، هر چه جلوتر برود، جلوه دیدار، دیدن آن مناظر، شوق و محبت او را بیشتر می‌کند. این که گفته‌اند، آن هم از چیزهایی است که درجات دارد، از اول کسی که در راه سلوک قدم می‌گذارد، یک محبتی دارد که می‌آید و گرنه نمی‌آمد، پی کار و زندگی خودش می‌رفت، پس محبتی احساس می‌کند که می‌آید. همان محبت با تازیانه شوق که همان ذکر و فکر باشد، زیاد می‌شود.»

* ۱۳۷۶/۱۲/۱۰

۱. «و پروردگارت را بپرست، تا لحظه مرگت فرا رسد»، سوره فجر، آیه ۹۹

۲. «تا مرگ ما فرا رسد»، سوره مدثر، آیه ۴۷

۳. نهج البلاغه

۴. «بمیرید پیش از آن که بمیرید»



همواره به یاد خداوند

«در مورد ذکر و فکر باید گفت که توجه به آن و توجه به سایر مسایل که در مسیر امر خدا باشد و به نیت اطاعت امر خدا باشد، آن هم عبادت است. در مورد غذا خوردن در صورتی که به یاد خدا باشید و نیت اطاعت از خدا باشد، خودش عبادت است، اگر هیچ کاری هم نکنید، یعنی فقط بنشینید و همیشه یاد خدا کنید، این هم خودش عبادت است. در برخی اخبار گفته‌اند: «تفکر ساعتی خیرا من عبادی»، یک لحظه تفکر، البته تفکری که مفید باشد، نه تفکر منفی، یک ساعت تفکر واقعی به عبادت‌هایی که بدون تفکر است، صد بار می‌ارزد؛ یعنی به یاد خدا باشید، چون وجود ما را خداوند آفریده و در روز الست هم خداوند از تمام وجود ما تعهد گرفت و تلقین کرد و فرمود: «الست بربکم قالوا بلی» (۱) آیا من خدای شما نیستم، همه وجود گفتند بلی. بنابراین هر لحظه‌ای که به یاد هیچ امر دیگری نباشید، خود به خود به یاد خدا می‌افتید. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، قبل از این که دستور سجده بدهد، به فرشتگان گفت بیایید بروید در وجود او تماشا کنید. فرشتگان تمام رگ و پیوندهای آدم را که دیدند تعظیم کردند، اما شیطان به دل که رسید، خواست آن را ببیند، درش قفل بود. خداوند فرمود: این جا، جای تو نیست، جای من است؛ بنابراین وقتی این در را قفل می‌کنیم، خلأ که باشد خود به خود به یاد خدا می‌افتیم. این هدف اصلی است. ذکر و فکر را نگفته‌اند که به جای نماز و روزه است، بلکه ذکر و فکر دائم و همیشگی است: «الذین هم علی صلاتهم دایمون» (۲) این از آن نمازهای دائمی است که باید همیشه به فکرش بود.

حضرت صادق (ع) می‌فرماید: پدرم همیشه ذکر خدا را می‌گفت، راه می‌رفت ذکر می‌گفت؛ غذا می‌خورد ذکر می‌گفت، یعنی همواره به یاد خدا بود. حضرت جعفر صادق (ع) فرزند حضرت باقر و جانشینان او که محرم راز بودند، می‌دیدند و احساس می‌کردند و با چشم دل مشاهده می‌کردند که حضرت باقر (ع) ذکر می‌گویند. شاید برای بسیاری خیلی مشکل باشد که همیشه دلش ذکر گو باشد، ولی تدریجاً عادت می‌کند، اول مشکل است، چرا که شرایط روزمره و مقتضیات آن نمی‌گذارد حواسش بجا باشد، ولی به تدریج تمام وجودش یاد روز الست می‌افتد. یادش می‌آید که به خداوند گفته بلی بنابراین گفتن ذکر برایش آسان می‌شود. گاهی اوقات آدم وقت پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند هم‌ااش به یاد خدا باشد، حواسش پرت می‌شود، یعنی شیطان را خدا آفریده که گاهی ما را غافل گیر کند، منتها باید مواظب باشیم که وقتی می‌آید بگوییم خدا روزی تو را به جای دیگری حواله کرده است، شاید در ابتدا مشکل باشد، اما نگران نباشید، یعنی مایوس نشوید، همان اندازه که می‌توانید، خداوند همان اندازه به شما عطا می‌کند، هر چه بیشتر پیش بروید و جلوتر بروید، خداوند به شما بیشتر می‌دهد.»

* ۱۳۷۷/۶/۲۵

۱. «و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری»، سوره اعراف، آیه ۱۷۲

۲. «آنان که به نماز مداومت می‌ورزند»، سوره معارج، آیه ۲۳

سلاح باطنی

«در قرآن خطاب به مسلمین آیه‌ای وجود دارد: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ...» (۱). هر اسلحه‌ای که دیگران دارند، حالا دشمن هستند یا نیستند، بالاخره هر اسلحه‌ای که دارند، شما هم آن اسلحه را پیدا کنید. هر نیرویی که دارند سعی کنید شما هم آن نیرو را داشته باشید تا در نتیجه دشمنان شما و دشمنان خدا از شما بترسند، از شما واهمه داشته باشند. اسلحه‌ها چند نوع هستند. اسلحه واقعی ما فقرا آن ذکر و فکری است که داریم، آن یک اسلحه است، سعی کنید این اسلحه را همیشه تیز و برآ ننگه دارید و برعکس اسلحه‌های ظاهری که از کار کردن کهنه می‌شود، این اسلحه از کار کردن تیزتر می‌شود.»

* ۱۳۷۷/۱۲/۲

۱. «و در برابر آن‌ها تا می‌توانید نیرو و اسباب سواری آماده کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خود - و جز آن‌ها که شما نمی‌شناسید و خدا می‌شناسد - را بترسانید.»
سوره انفال، آیه ۶۰



نماز خواندن

«واجبات را که گفته‌اند، باید انجام داد. نماز روزانه را اگر ایستاده نمی‌توانید بخوانید، نشسته بخوانید، خوابیده بخوانید، خوابیده اگر حواس‌تان جمع نیست، برای هر رکعتی یک الله اکبر بگویید؛ باز اگر نمی‌توانید برای هر نماز فقط یک الله اکبر بخوانید. بنا بر آن مثل مشهور که می‌گوید: «بمیر و بدم» یعنی کار را - واجبات را - باید انجام داد.

حتما این ضرب‌المثل را شنیده‌اید که رویگری شاگردی داشت که در دم می‌دمید. دم باید در دهان باشد. آمد به رویگر گفت: من خسته می‌شوم، اجازه می‌دهی با دست چپم بدمم؟ گفت: بدم. بعد آمد گفت: دست چپم گاهی خسته می‌شود. با دست راستم بدمم؟ گفت: بدم. بعد گفت: ایستاده خسته می‌شوم، بنشینم بدمم؟ گفت: بدم. بعد گفت که نشسته هم خسته می‌شوم، اجازه می‌دهی که دراز بکشم و بدمم؟ رویگر گفت: «بمیر و بدم». حالا آن چه دستور داده‌اند، بمیر و بدم است! حال اضافه بر آن، چرا به دنبال این هستید که برای خودتان ایجاد زحمت کنید؟ هر وقت دل‌تان خواست همان ساعت‌هایی که توجه به ذکر و فکرتان کنید، خودش نماز است. اگر صلات و شطی می‌گویند - نه صلات اکبر - می‌فرماید: «ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر» (۱) نماز از فحشا و منکر مانع می‌شود. «و لذكر الله اکبر» (۲) ذکر و یاد خداوند از این هم بالاتر است، اگر بفهمید! این یک قاعده کلی است. خیلی مواقع دستورات صریح و مشخص برای مؤمن خاصی گذاشته نمی‌شود. یک اصول و کلیاتی گفته می‌شود. خود شما باید آن‌ها را با هم جمع کنید و از این جمع‌بندی نتیجه‌گیری و بعد تصمیم بگیرید. این یک اصل است، اگر درک کنید. چون مثال آن روشن است: «بمیر و بدم است.»

* ۱۳۷۷/۶/۵

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵

۲. همان

بینایی معنوی

«انسان باید کوشش کند تا در هر ذره‌ای خدا را ببیند، حضرت علی (ع) فرموده‌اند: «من به شی‌ای نگاه نکردم، مگر آن که قبلیش، همراهش و بعدش خدا را دیدم». این به معنای آن است که آن حضرت برای هیچ چیز وجود مستقلی در گذشته، حال و آینده قائل نبوده و همه را ناشی از اراده الهی می‌دانستند. در این رابطه است که گفته‌اند:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند در طلبش هر چه توانی بکوش

در طلب این حالت، در طلب بینایی، تا می‌توانی باید بکوشی و این کوشش از طریق همان دستوراتی که به ما داده‌اند، میسر می‌شود. برای کسانی که اهل مطالعه و کثرت هستند، گوش فرادادن به صحبت‌ها و خواندن کتاب‌ها آمادگی ذهنی‌ای را فراهم می‌آورد که بر اساس آن، تمرکز فکر به روی ذکر مأخوذ کنند. اسم اعظم همان ذکر است، برای هر کسی ذکر مأخوذه همان اسم اعظم است. گفته‌اند اسم اعظم مانند اسم شب است که در قدیم مرسوم بوده و حکم گشاینده را داشته است. دارنده اسم اعظم نیز به توسط آن می‌تواند به بالای آسمان‌ها برود. منظور از آسمان‌ها، همین آسمانی نیست که به چشم می‌آید، منظور، آسمان‌های معنوی است. به قول شاعر:

آسمان‌هاست در ولایت جان کارفرمای آسمان و جهان

در واقع، آسمان‌های معنوی این آسمان‌ها را می‌گردانند. حال، اگر ما به ذکرمان توجه کنیم، همین ذکر یا اسم اعظم، ما را به سوی آسمان‌ها بالا می‌برد، البته همه چیز تدریجی است، لذا به توالی آسمان اول، دوم، سوم و به همین ترتیب ما را بالا می‌برد و به هر اندازه که بالا برویم بینایی ما بیشتر می‌شود و این بینایی با چشم ظاهر میسر نیست.

دیده‌ای خواهیم که باشد شه‌شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

این دیده ظاهری نمی‌تواند باشد، بلکه دیده معنوی است. بنابراین کوششی که در آنجا فرموده‌اند، برای ما عبارت از سعی در انجام همه دستورات است و یکی از ارکان انجام این دستورات، گفتن ذکر مأخوذه و یا ادعیه است و از شروط نافذ بودن آن تمرکز حواس است، یعنی به هنگام ادای آن‌ها همه مطالب دیگر را فراموش کنیم و فقط به معنای آنچه می‌گوییم، متمرکز شویم. موضوع دیگر که باید به آن توجه داشت، خلوص نیت است، یعنی همه چیز را خالصا مخلصا انجام دهیم. مشکل‌ترین کارها، همین خلوص نیت است که شما را بالا می‌برد، به طوری که در هر ذره او را ببینید و این همان فرمایش حضرت علی (ع) است که فرمودند: «ندیدم چیزی را مگر آن که قبل، بعد و همراه با آن خدا را دیدم». خلوص نیت هم درجاتی دارد که بالاترین درجه خلوص نیت، مخصوص پیامبران است که آن‌ها هم خود درجه‌بندی دارند، اگر چه از نظر ما همه آن‌ها پیامبر هستند.»

* ۱۳۷۸/۸/۹



یاد همیشگی خداوند

«در مورد ذکر و فکر و توجه به سایر مسایل اولاً این را توجه داشته باشید که هر امر حلالی که به جای خود و هر امر مباحی نیز به جای خود و به طریق اولی هر کاری که در مسیر امر خدا باشد، اگر به نیت اطاعت امر خدا باشد، همان عبادت است. مثلاً غذا می‌خورید، اشتها دارید، از این غذا لذت می‌برید؛ لذتی است که خداوند مجاز کرده است. اگر همین لذت را برای اطاعت امر خدا ببرید، یعنی نیت شما این باشد که من غذا می‌خورم، برای این که زنده باشم، موظف هستم زنده باشم، زیرا در همه شرایع گفته‌اند که خودکشی جرم است. پس موظف هستیم که زنده باشیم، یعنی حیات خود را حفظ کنیم. موظفیم زنده باشیم و مجال داشته باشیم که هم عبادت شخصی را انجام دهیم و هم به مردم خدمت کنیم، اگر غذا نخوریم، از بین می‌رویم. این غذا خوردن خود عبادت است، آیا می‌شود غذا بخورید و اصلاً یادی از خدا نکنید، صاحبخانه اصلی خداست و همه ما بر خوان خداوند میهمانیم. آیا جایز است که غذا بخورید، صاحبخانه دور و بر باشد و نگاه کند و شما اصلاً به او اعتنا نکنید! ما غذا می‌خوریم، میهمان این صاحبخانه هستیم، او ایستاده و نگاه می‌کند. وقتی این صاحبخانه عادی باشد، اگر گاهی نگاهش کنید، لبخندی می‌زند، یا شما به او لبخند می‌زنید، چقدر خوشحال می‌شود که با این غذای خوب از شما پذیرایی کرده است، البته این یک چیز عادی است. خداوند این نعمت را برای زندگی به ما داده است. همین وضع در مورد غذا خوردن شما مصداق دارد، در صورتی که با یاد خدا باشید و اگر به نیت اطاعت امر خدا باشد، یاد خدا خودش عبادت است؛ اما مسأله این است که به یاد خدا باشید. یاد خدا خودش عبادت است، این است که در بعضی اخبار آمده است: «تفکر ساعه خیر من عبادت سبعین سنه» (۱) یک لحظه تفکر، البته تفکری که در مسیر امر الهی باشد، نه تفکری که این باشد، چگونه فلان کس را بیچاره کنم! یا چیزهای دیگری در این زمینه! نه، تفکر در راه خدا، یک ساعت تفکر، تفکر واقعی، به صد سال از این عبادت‌هایی می‌ارزد! که ما می‌کنیم، این یعنی به یاد خدا باشیم، چون تمام وجود ما را خداوند آفریده است. در روز آلت هم خداوند از تمام وجود ما تعهد گرفت و تلقین کرد و گفت: «الَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» (۲) من خدای شما نیستم؟ همه وجود ما گفتند: بله. بنابراین هر لحظه‌ای که به یاد هیچ امر دیگری نباشید، خود به خود یاد خدا می‌آید، یعنی نمی‌گذارد خلأ باشد و این به دل مربوط می‌شود. در اخبار آمده (البته همه داستان‌ها سمبولیک یعنی نشانه‌ای است) وقتی خداوند آدم را آفرید، گویا قبل از این که دستور سجده بدهد، به فرشتگان گفت بیایید و بروید در وجود این آدم و تماشا کنید! فرشتگان آمدند و وارد رگ و پی او شدند، مانند فیلم‌های تخیلی که انسان‌ها کوچک می‌شوند، به اندازه‌ای که در سُرنگ جای می‌گیرند و وارد خون می‌شوند و داخل بدن می‌روند! این گونه داستان‌ها را تخیلی می‌گوییم، ولی داستان‌های الهی سمبولیک و نشانه‌ای است. همه فرشتگان آمدند و در وجود آدم شروع به گردش کردند. شیطان از همه فضول‌تر بود و می‌خواست همه‌جا را ببیند. شاید خبر داشت که پس فردا چه بلایی به سر خودش و ما می‌آورد! به هر حال به دل که رسید، خواست برود، دید که در آن قفل است. گفت: می‌خواهم این‌جا بروم. خداوند گفت: این‌جا، جای تو نیست. این‌جا - دل - جای من است. بنابراین وقتی به او راه ندهید، در دل را قفل کنید، نمی‌آید. خلأ که باشد، خود به خود یاد خدا می‌آید. این هدف از ذکر و فکر است. بنابراین ذکر و فکر را نگفته‌اند به جای نماز و روزه و... است. ذکر و فکر همیشگی است: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (۳). این از آن نمازهای دائمی است که باید همیشه آن را انجام دهیم. حضرت صادق (ع) می‌گویند: «پدرم ذکر خدا می‌گفت، راه می‌رفت، ذکر می‌گفت؛ غذا می‌خورد، ذکر می‌گفت؛ صحبت می‌کرد، ذکر می‌گفت، یعنی به یاد خدا بودند. حضرت جعفر صادق (ع) فرزند حضرت باقر (ع) و بعد نیز جانشین ایشان محرم راز بودند. می‌دیدند. احساس می‌کردند، با چشم دل می‌دیدند که ایشان ذکر می‌گویند. بنابراین اگر محصلی، دانش‌آموزی، دانشجویی به این نیت درس بخواند که اولاً علم و دانش بیاموزد. چون گفته‌اند علم و دانش بیاموزید. خداوند دستور داده که «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» واجب است، بعد از آن هم به این نیت اگر کسی علم و دانش بیاموزد تا پدر و مادرش را خوشحال کند؛ چون این هم از آن ثواب‌های خیلی ارزشمند است، یعنی این که پدر و مادرش را شاد کند، پس باارزش است. می‌گوید: هر کسی سروری در دل مؤمن ایجاد کند، خدا به او چه چیزها که می‌دهد، حتی اگر به این نیت درس بخواند که به موقعیتی برسد و بتواند بهتر کار کند و بهتر به مردم خدمت کند، نه این که موقعیت را برای این بخواهد که به دیگران پُر بدهد! موقعیت را برای این می‌خواهد که بتواند به دیگران بهتر کمک کند؛ این که می‌گویند پل صراط باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر است یعنی این طرف جهنم! یا آن طرف جهنم! اگر این را برای خودخواهی کند، از این طرف در جهنم افتاده و اگر برای سرکوب رقبا بزند، نه دشمنان دین؛ از آن طرف در جهنم می‌افتد. این قدر هم دقیق است که اگر یک خرده فکرش تغییر کند، در جهنم می‌افتد.

نگه‌داشتن این اعتدال از این که روی تیغ راه برود یا روی شمشیر تیز، مشکل‌تر است که بگوید نیت من این است که مثلاً استاد دانشگاه شوم و بنا به امر الهی آن علمی که به من منتقل شده، به دیگران منتقل کنم تا این که استاد دانشگاه شوم که به من احترام بگذارند. این نیت درون فکرش است، این تفاوت فکرش است؛ هیچ‌کس از بیرون نمی‌بیند. این‌ها همه عبادت است، پس محصلی که به این نیت درس می‌خواند، همان وقت مشغول عبادت است؛ بنابراین اگر هنوز به آن درجه و لحظه‌ای نرسیده که همیشه دلش ذکر گو باشد،



همین قدر از او قبول است که کار کرده؛ نه این که دیگر همین جا بایستد. باید سعی کند بعداً بتواند کاری کند که در همان لحظه یاد خدا باشد. ذکر بگوید. این کار در آغاز شاید برای خیلی‌ها مشکل باشد که دلشان ذکرگو باشد - همیشه یاد خدا باشد، ولی تدریجاً عادت می‌کند. اول که مشکل به نظر می‌رسد برای این است که در این دنیا و در مقتضیات این دنیا زندگی می‌کند. حواسش نمی‌تواند دو جا باشد، نمی‌تواند ذکر بگوید؛ ولی تدریجاً که برایش آسان می‌شود، تمام وجودش یاد آن روز آست می‌افتد؛ یادش می‌آید که به خدا گفته است: «بلی». این است که برای او آسان می‌شود، بنابراین از این جهت نگران نباشید، گاهی آدم نمی‌رسد؛ نمی‌تواند، حواسش پرت می‌شود. اگر ما همیشه بتوانیم به یاد خدا باشیم، پس شیطان چه کاره است؟ خداوند شیطان را هم آفریده است، او هم باید کاری بکند! منتها باید مواظب باشیم، وقتی می‌آید بگویید: خدا روزی‌ات را جای دیگری حواله کند! ولی او از وظیفه‌اش تا روز قیامت دور نمی‌شود، این است که نگران نباشید، از این نظر که مأیوس شوید و بگویید که من نمی‌توانم! نه خیر. می‌توانید، به همان اندازه که می‌توانید، به همان اندازه خداوند قسمت‌تان می‌کند، بیشتر جلو بروید؛ بیشتر قسمت‌تان می‌کند.»

* ۱۳۷۸/۱۱/۲۷

۱. «یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت بهتر است»

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵

۳. سوره معارج، آیه ۲۳

چشم دل

«در درویشی و تصوف ما می‌گوییم آن ذکری که صاحب امر و صاحب اجازه به انسان بدهد، آن ذکر دریچه ارتباط انسان با عوالم بالاست. ما که می‌دانیم این ذکر را چه کسی داده است، باز هم، خود آن فردی که این ذکر را داده، مهم نیست؛ آن منصبی که دارد، ملاک است. وقتی ذکر را فرد توجه می‌کند و مدتی آن را تکرار کند که این ذکر در قلبش همیشه باشد، خود به خود قلبش به یاد این می‌افتد که ذکر را چه کسی داده است، این موضوع ناخودآگاه است؛ بنابراین کاملاً بدیهی و عادی است کسی که مدتی به این ذکر توجه کرد، خود به خود نقش آن کسی که این ذکر را به او داده در ذهنش آشکار می‌شود. در حافظه‌اش و در مغزش پیدا می‌شود، چگونه پیدا می‌شود، به چشم که نمی‌بیند، اگر خوب توجه کنید، ما وقتی چیزی را می‌بینیم یا زمانی که چیزی را می‌شنویم، از راه حس مطلبی به مغزمان و به مرکز اعصاب منتقل می‌شود و در آنجا ما درک می‌کنیم که این چشم نیست که می‌بیند، چشم دوربین عکاسی است، یک عکسی برمی‌دارد، آن عکس را می‌فرستد به خزانه یعنی محلی که همه تصاویرها در آن جاست. آنجا می‌بیند. دیدن مال آن جاست. زمانی که ما شیء را می‌بینیم یا صدایی را می‌شنویم باید قبلاً توسط یکی از حواس ما درک شده باشد. حالا اگر کسی بدون این حواس و از همان اول خود مغز را درک کند، آن هم یک نحوه دیدن است مثل خواب، در خواب چشم‌های‌تان بسته است، ولی می‌بینید. خوب بعضی‌ها در بیداری این چیزها را می‌بینند، به اصطلاح یک صدا یا صداهایی را می‌شنوند، البته گاهی اوقات ممکن است شیطانی هم باشد. بنابراین کسی که این ذکر را می‌گوید، یاد آن کسی می‌افتد که این ذکر را به او داده است و قطعاً به او نیز علاقه‌مند هم هست. علاقه‌مندی از او به ذکر و از ذکر به او منتقل می‌شود یا به جانشینان او انتقال می‌یابد، پس خود به خود وقتی ذکر در دل مستقر شد و به جلو رفت و نیز از همان اول در ذهن مستقر شد، این نقش صورت ملکوتی امام است. صورت ملکوتی یعنی آنچه که به حواس پنجگانه ما نیازی ندارد. این صورت ملکوتی از امام در دل مانده است. حالا هر چه جلوتر برویم این صورت قادرتر می‌شود و چه بسا از این صورت حرف بشنود، ولی این توقع را نداشته باشید که این طفل یک شبه ره صد ساله برود. این است که نسبت به بعضی اشخاص و بعضی از منته استثنائات برای این که به اصطلاح تقویت شود، بنابر تشخیص خودشان ممکن است به کسی بگویند خودت سعی کن صورت را در نظر بگیری و این برای آن است که آن فرد زودتر جلو برود، ولی این مسأله بسیار نادر است و تقریباً وجود ندارد. در کتاب‌هایی که رذیه بر تصوف و عرفان نوشته‌اند، به این مسأله انتقاد کرده‌اند و اگر درویشی روی کره زمین اشتباهی کرده، آن را به عنوان درویشی می‌گیرند یا هر دستور خاصی که به یک نفر داده شده، دیگری حق ندارد آن را عمل کند. مثلاً به عنوان انتقاد از درویشی می‌گویند که چرا درویش‌ها باید گدایی کنند، یک بار در طی تاریخ جنید به شبلی گفت: برو گدایی کن، آیا درویش‌ها باید از کار دنیا کناره بگیرند؛ البته درویش‌ها نباید این کار را کنند. به درویشی گفتند: برو چهل روز چله‌نشینی کن، به یک درویش گفته شده است یا به درویشی می‌گویند صورت امام یا صورت مرشدشان را باید در نظر بگیرد، یک درویش نه درویشان؛ پس به استثناء در وضع خاص دستوری می‌دهند. این است که دستورات درویشی، همان طور که در مورد خود ذکر هم آمده، اختصاصی است. پس اصل دستور است که به کسی می‌دهند. البته اگر کسی آن قدر جلو رفت تا صورت ملکوتی پیر در نظرش آمد بدون این که چشم ببیند، چشمش بسته است، ولی می‌بیند، از آنجا اندکی به جلو می‌رود. هر چه بالاتر می‌رود، انحراف هم بیشتر می‌شود؛ به هر اندازه که دست‌تان را گرفتند شکر کنید. البته نمی‌گوییم بایستید، باید همیشه از خدا بیشتر بخواهید، ولی بگویید خدایا خودت دست ما را بگیر.»

* ۱۳۷۸/۱۲/۲



تداعی معانی

«در روان‌شناسی بحثی به نام «تداعی معانی» وجود دارد، البته این قاعده از قدیم بوده، ولی با گذشت زمان اسم‌ها تغییر می‌کند، فصل‌بندی تغییر می‌کند و گرنه مطلب همان است؛ زیرا روان‌شناسی روان انسان از اول همین‌طور بوده، حالا هم همان است. تداعی معانی یعنی مطلبی، مطلب دیگر را می‌خواند و صدایش می‌زند، مثلاً اگر عید نوروز به گوش شما رسید، مسایل نزدیک به آن را به یاد می‌آورید، مانند تبریک، فروردین، تعطیلات عید؛ یا با شنیدن کلمه یادگاری یادمان می‌آید که معمولاً یادگاری را نگه می‌دارند، حتی اگر یک چیز معمولی باشد، مثلاً می‌گویند این یادگار پدر یا مرحوم مادرم است، مثل یک تسبیح یا انگشتر و یا هر چیز دیگری مثل این‌ها. تسبیح و انگشتر که مثل همه تسبیح‌ها و همه انگشترهاست. پس چگونه به آن یادگاری می‌گویند؟ یادگار یعنی چون این تسبیح یا این انگشتر مدت‌ها با پدرم که من او را دوست داشتم هم‌جوار بوده، همسایه بوده، این دوستی به این هم سرایت کرده است، بنابراین من این تسبیح را به این دلیل دوست دارم، به این مسأله تداعی معانی می‌گویند، یعنی از یک نفر که چیزی گرفته شد، خود به خود صاحب اولیۀ این شی‌ای که با آن مجاور بوده، به یادش می‌آید. تداعی معانی قواعد مفصلی دارد، یکی قاعده نزدیکی (قربانیت) زمانی یا مکانی، یکی قاعده مشابهت دو چیز مشابه و قاعده تضاد، مانند این که وقتی در زمستان می‌لرزید یادتان می‌آید که تابستان عرق می‌کنید، پس خود به خود تداعی می‌شود؛ بنابراین قاعده مجاورت یا مشابهت آن مورد نظر ماست.

در درویشی و تصوف ما می‌گوییم آن ذکر می‌گویی که صاحب امر، صاحب اجازه به انسان بدهد، آن ذکر در ریچه ارتباطی انسان با عوالم غیبی و با خداوند است. ما که می‌دانیم این ذکر را که می‌گوییم چه کسی داده است. باز از نظر ما این شخص که به ما ذکر داده (شخص او) ملاک نیست، منصب او ملاک است. وقتی کسی به ذکر خود توجه می‌کند، اگر مدتی این ذکر را بگوید و در قلبش همیشه باشد، خود به خود قلبش به یاد می‌آورد که این ذکر را چه کسی به او داده است؛ این به‌طور ناخودآگاه است، بنابراین کاملاً بدیهی است، کاملاً عادی است که اگر کسی مدتی به این ذکر توجه کرد، خود به خود نقش آن کسی که این ذکر را به او داده، در ذهنش آشکار می‌شود، در حافظه و در مغز پیدا می‌شود، به چشم که نمی‌بیند، اگر خوب توجه کنید، وقتی ما چیزی را می‌بینیم یا می‌شنویم، از راه حس، به مغز و به مرکز اعصاب و درک ما منتقل می‌شود. در آن‌جا ما درک می‌کنیم، این خود چشم نیست که می‌بیند. این خود چشم نیست که می‌بیند. چشم دوربین عکاسی است. عکسی برمی‌دارد و آن را به خزانه، آرشیو یعنی محلی می‌فرستد که همه تصاویر در آن‌جا وجود دارد. آن‌جا می‌بینند، دیدن مال آن‌جاست، این‌که چگونه می‌بینیم و می‌شنویم، این دیدن و شنیدن باید قبلاً توسط حواس ما درک شده باشد، ولی اگر دیدن کسی بدون این حواس باشد و از همان اول خود مغز آن را درک کند، این هم یک نحوه دیدن است، مثل خواب. در خواب چشمان شما بسته است، ولی می‌بینید. بعضی‌ها در بیداری صدایی یا صداهایی می‌شنوند، البته گاهی اوقات این صداها شیطانی است. بنابراین کسی که این ذکر را می‌گوید، ذکر موجب می‌شود که خود به خود یاد کسی می‌افتد که این ذکر را به او داده است و قطعاً به او علاقه‌مند هم هست. علاقه‌مندی از او به ذکر منتقل می‌شود و باز از ذکر به او و یا جانشینان او منتقل می‌شود، این یک نحوه انتقال است؛ بنابراین مسلماً خود به خود وقتی ذکر در ذهن مستقر شد، یعنی کسی جلو رفت - نه از همان اول - (این نقش صورت ملکوتی امام یعنی آنچه که محتاج به حواس نیست، ملکوت یعنی آن چیزهایی که به حواس خمسۀ (حواس پنجگانه) ما نیازی ندارد) صورت ملکوتی که از امام در دل‌مان وجود دارد، ظاهر می‌شود؛ هر چه جلوتر برویم، این صورت قادرتر می‌شود و چه بسا از این صورت، حرف بشنود؛ ولی این توقع را نباید داشت، مگر کسانی که طفل یک شبه هستند و ره صدساله می‌روند. این استثناست، در بعضی نسبت به بعضی اشخاص، در بعضی از منته استثنائاً برای این که تقویت شوند. ممکن است بنا به تشخیص وضعیت‌شان گفته باشند خودت سعی کن صورت را در نظر بگیری، برای این که زودتر جلو برود. این بسته به موقعیت آن شخص بوده و بسیار نادر است یا تقریباً باید گفت که نیست.»

* ۱۳۷۸/۱۲/۸

بنیای معنوی

«کلید همه مشکلات یاد خداست، البته غیر درویش‌ها هم نه این که یاد خدا نمی‌کنند، همه به یاد خدا هستند؛ منتها ما چون ذکر خاصی داریم، به نحو خاصی گوشه‌ای از ریسمان الهی را به دست گرفته‌ایم و به همان توجه می‌کنیم و ادامه می‌دهیم؛ پس خود به خود خیلی از مشکلات برای انسان حل می‌شود. هنگامی که کسی هدف برایش خیلی قوی بود و منحصر به فرد بود، مسایلی حل می‌شود، ولو در خواب باشد، خیلی خواب‌ها مشکل انسان را حل می‌کند.»

* ۱۳۷۹/۷/۱



اکبرالصلات

«هنگام مشکلات باید توجه کرد و مواظب بود که آن قلمرو اعتقادات و فقر و درویشی را از این هوای دودآلودی که ایجاد می‌شود، حفظ کرد؛ به این منظور در ساعت‌های خاصی، برای این که یادتان نرود، حتی اگر پنج دقیقه باشد، البته اگر سحر باشد، بهتر است؛ به تنهایی بنشینید و به یاد خدا باشید و ذکرتان را هم بگویید. حواس‌تان چنان متوجه ذکر باشد که هیچ چیز دیگری در شما اثر نکند. چراغ روشن شود، خاموش شود، هر چه باشد، این حالت به تدریج ایجاد می‌شود.

اگر بخواهید و در راه او قدم بزنید، تدریجاً حاصل می‌شود. چرا به این ذکر، ذکر قلبی می‌گویند؟ و ذکر لسانی چیست؟ ذکر لسانی برای این است که فقط زبان می‌گوید، گاهی اگر فرد حوصله داشته باشد، گوش هم می‌شنود، ولی در ذکر قلبی تمام وجود ذکر می‌گویند؛ برای این که ذکر قلبی همه حواس را جمع می‌کند به سمت خودش، یک تمرکز ایجاد می‌کند که در آن تمرکز هیچ غریبه‌ای را راه نمی‌دهد. فقط آن نام، آن ذکر که به او داده شده، فقط آن را راه می‌دهد. این است که تمام وجودش متوجه ذکر می‌شود. اگر در این حالات پیشرفت کند، هیچ چیز دیگری به او اثر نخواهد کرد؛ یعنی همه گرفتاری‌های دنیا برایش بی‌اثر می‌شود. اصلاً حواس او به آن‌ها نیست، چون اگر انسان بتواند حواسش را از بعضی مشکلات منحرف کند و متوجه مطلب دیگری شود، به خصوص متوجه ذکر بکند، فکر هم آماده‌تر می‌شود که راه حل پیدا کند. همه غالباً می‌گویند که ما وقتی نماز می‌خوانیم چیزی را که گم کرده‌ایم یا مطلبی را که فراموش کرده‌ایم، به خاطر می‌آوریم، یادمان می‌آید این به واسطه آن تمرکز است، چون آن مطلب و اشتغال ذهنی را که این چیز را فراموش کرده‌ام و یا کجا گذاشته‌ام، از فکر و خاطرشان می‌رود، این‌جا یادشان می‌آید. حالا در فکر هم در دقایقی که متوجه ذکرتان هستید، اگر بتوانید به نحوی که گفته‌اند ذکرتان، ذکر الله واقعاً بشود، که این ذکر اکبرالصلات است، بالاتر از نماز است. اگر بتوانید این کار را بکنید، ذهن‌تان از همه گرفتاری‌های دنیا خلاص می‌شود، چون گرفتاری‌ها چیز خارجی نیست، از درون شماست. اگر گرفتاری شما این است که مثلاً ظهر چه بخورید و چیزی ندارید، اگر این مطلب را فراموش کنید، راه حل به خاطرتان می‌آید؛ ولی اگر مدام متوجه این مسأله باشید، راه آن هم به خاطرتان نمی‌آید.»

* ۱۳۸۰/۲/۲

حل مشکلات

«اگر به آن تقسیم‌بندی‌ای که از وظایف، کارها، گرفتاری‌ها و اشتغالات انسان کرده‌اند، توجه کنید و در ذهن شما متمرکز گردد، بسیاری از مشکلات را خودتان حل خواهید کرد. مشکلات را خداوند آفریده تا شما آن را حل کنید. گروهی از مشکلات به شرایط اجتماعی و اقتصادی جوامع بستگی دارد که در حال حاضر تقریباً چه در ایران و چه در جاهای دیگر دنیا به آن گرفتار هستند. رفع این مشکلات از دست یک یا دو نفر ساخته نیست. خداوند نیز در قرآن در بسیاری از موارد به جمع خطاب کرده و می‌گوید: اگر متوجه یاد خدا نباشید و غافل باشید، خداوند بلاهایی از آسمان می‌فرستد که همه شما را شامل می‌شود، نه تنها گناهکاران، بلکه همه جامعه را در برمی‌گیرد. بلاهایی که امروزه نه تنها ما، بلکه بیشتر ملت‌ها دچار آن هستند. مشکلات شخص خودتان با فکر حل می‌شود، البته نه فکر خودتان تنها.»

* ۱۳۸۰/۲/۲

جذبۀ ذکر

«اصرار بر گناه یعنی کسی که گناهی را هیچ می‌شمرد، این خودش گناه است، ولی کسی که مثلاً گناه می‌کند تشخیص می‌دهد و می‌گوید گناه کردم و عذرخواهی می‌کند، به خاطر این که مرتکب گناه شده گناهکار است، ولی فرد بی‌توجه خطایش بیشتر است. در این ارتباط باید انسان به تذکر و یادآوری توجه کند. تذکر از ذکر می‌آید، یعنی وقتی به ذکر متوجه می‌شود، ذکر آن حالتی است که یادش بیاید و یاد می‌کند. توجه یعنی این که حواس خود را تماماً متوجه آن ذکر کند و چیز دیگری در آن نیاید، وقتی با حال توجه متذکر خداوند شد و ذکر را گفت، این اشتغال آن قدر برای او جذاب می‌شود و او را جذب می‌کند که متوجه ارتکاب کار نادرست، دیگری نمی‌شود و از این نظر توصیه فراوانی که راجع به ذکر شده، از این جهت است که توجه به ذکر فکر انسان را از توجه به هر مطلب دیگری بازمی‌دارد.»

* ۱۳۸۰/۵/۱۴



اعتماد به خداوند

«باید گفت ایمان به هر چه که باشد از بی‌ایمانی بهتر است، گفته‌اند اگر به سنگی ایمان داشته باشید بهتر از آن است که بی‌ایمان باشید، پس مسأله‌ی ایمان از هر مسأله‌ی دیگری مهم‌تر است. باید توجه داشت و مراقب بود که قلمرو و محوطه‌ی اعتقادات و فقر و درویشی را از هوای دودآلود که زندگی روزمره ایجاد می‌کند، حفظ کرد، به این منظور باید ساعت‌های خاصی را برای ذکر اختصاص بدهید، حتی اگر پنج دقیقه باشد، اگر این وقت در سحر باشد، بهتر است که به تنهایی بنشینید و به یاد خدا باشید و ذکرتان را هم بگویید، یعنی حواس‌تان چنان متوجه ذکر باشد که هیچ چیز دیگری در شما اثر نکند، اگر چراغ روشن شود یا خاموش شود. هر چه باشد، تدریجاً حاصل می‌شود؛ پس اگر بخواهید در راه او قدم بردارید، تدریجاً حاصل می‌شود که به این ذکر، ذکر قلبی می‌گویند. چرا ذکر قلبی گفته می‌شود و فرق آن با ذکر لسانی چیست؟ ذکر لسانی برای آن است که فقط زبان می‌گوید و گاهی اگر فرد حوصله داشته باشد، گوش هم می‌شنود، اما در ذکر قلبی تمام وجود ذکر می‌گویند، چون که ذکر قلبی همه‌ی حواس را به سمت خودش جمع می‌کند، تمرکز می‌کند که در آن تمرکز غریبه‌ای را راه نمی‌دهد، فقط آن نام و آن ذکر که به او داده شده، در وجودش راه پیدا می‌کند و به این دلیل تمام وجودش متوجه ذکر می‌شود. اگر در این حالات پیشرفت کند، هیچ چیز دیگری در او اثر نخواهد کرد، یعنی همه‌ی گرفتاری‌های دنیا برایش بی‌اثر می‌شود و اصلاً حواسش به مشکلات نیست، چون اگر انسان بتواند حواسش را از برخی مشکلات منحرف کند و متوجه مطلب دیگری کند، یعنی به خصوص متوجه ذکر کند، فکر هم آماده‌تر می‌شود که راه‌حل پیدا کند.

برخی می‌گویند ما چیزی را که گم کرده‌ایم، هنگامی که نماز می‌خوانیم یادمان می‌آید یا مطلبی را که فراموش کرده‌ایم وقت نماز یادمان می‌آید، این مسأله به واسطه‌ی آن تمرکز است که به وجود می‌آید و آن مطلب و آن اشتغال را فراموش کرده و از خاطرشان می‌رود و یادشان می‌آید که چیزی را فراموش کرده‌اند.

بنابراین اگر در فکر هم در دقایقی که متوجه ذکر هستید، بتوانید به نحوی که گفته‌اند یعنی ذکرتان واقعاً ذکر الله شود که اکبر الصلوات است، بالاتر از نماز هم می‌تواند باشد، اگر بتوانید این کار را کنید، ذهن‌تان از همه‌ی گرفتاری‌های دنیا خلاص می‌شود، چون گرفتاری‌ها چیز خارجی نیست، از درون شماست، اگر گرفتاری دارید که حتی مثلاً به این درجه شدید باشد که ناهار چه بخورید چون چیزی ندارید، اگر این مطلب را فراموش کنید پاسخ به خاطرتان می‌آید. اگر پیوسته متوجه این مسأله باشید، راه آن هم به خاطرتان نمی‌آید. در کتاب تذکره‌الاولیاء داستان‌های بسیاری در مورد توکل به خدا وجود دارد. در جایی می‌گوید: خدا مرا آفریده، پس مرا روزی خواهد داد، روزی امروز ظهر من هم به دست خودش است، هر وقت خواست روزی مرا می‌فرستد، نخواست گرسنه می‌مانم.

هنگامی که جایی میهمان می‌شوید، اگر صاحبخانه از شما بپرسد که چه وقت غذا می‌خورید که برای شما ناهار بیاورند، شما پاسخ می‌دهید، ولی اگر نپرسد شما هیچ چیز نمی‌گویید، تا وقتی که برای شما غذا بیاورند. در این دنیا ما میهمان صاحبخانه‌ای هستیم که همه چیز را می‌دانند، محتاج به گفتن ما نیست، پس اگر به خدا توکل کنید، مسلماً از هر جا که باشد، برای‌تان می‌فرستد.

روزی یکی از علما که مرد وارسته و عارفی بود می‌گفت: در راه زنجان که بودیم، در مکانی با صفا، همراه خانواده زیر درختی نشستیم و سفره آوردیم که غذایی بخوریم، درویش قلندری زیر درختی نشست و حالتی شبیه خلسه داشت. در این هنگام ماشین دیگری رسید، عده‌ای پیاده شدند، آن‌ها هم ناهاری آوردند، بعد یکی از آن‌ها غذا در بشقابی گذاشت و برای او برد، درویش پرسید که این غذا چیست؟ گفت مثلاً پلو و مرغ، درویش گفت نه برو من امروز به قیمة میهمان هستم. ما تعجب کردیم، در این زمان ماشین دیگری توقف کرد، آن‌ها هم غذا آوردند و یکی برای درویش غذا برد و به او داد. درویش گفت این چیست؟ گفت قیمة است. گفت بدهید به من. بله، باید تا این درجه به خدا اعتماد داشته باشید. اگر تا این اندازه مطمئن باشید، خدا هم امیدتان را ناامید نمی‌کند. در مورد رجا یعنی امید باید گفت که در قیامت همه را می‌آورند تا به حساب آن‌ها برسند، یکی را آوردند، به حساب او رسیدند. گفتند که گناهان او بسیار است و به قدر مسلم جهنمی است، به فرشته‌هایی که مأمور بودند اشاره کردند که او را به جهنم ببرند. او را بردند، همان‌طور که می‌رفت، دو سه قدم که برمی‌داشت، سرش را برگرداند، نگاه کرد، چند بار که این کار را کرد. خداوند فرمود: او را نگاه دارید. او را نگاه داشتند، از او پرسیدند: چرا به عقب نگاه می‌کنی؟ گفت: من شرمندهام، من گناهکارم، ولی به کرم تو امیدوارم، هر قدم که می‌روم نگاه می‌کنم شاید عفو تو شامل‌الم شود. خداوند فرمود: او را برگردانید. پاداش امیدواری به خدا با خود اوست. خودش پاداش آن است، برای این که این امیدواری یک قوت قلبی می‌دهد که در آن آرامش وجود دارد، پس همیشه امید را در قلب خودتان داشته باشید.»

* ۱۳۸۰/۲/۲



تکرار ذکر

«منظور از حکمت تکرار ادعیه یا تکرار ذکر چیست؟ اگر کسی که می‌خواهد از محققین و مستشرقین باشد، کافی است یک بار در کتابی بخواند که ذکر چیست؛ برای این که او بیشتر نمی‌خواهد، ولی ما می‌خواهیم تمام وجودمان پر از نام خدا باشد.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
در نتیجه اگر لااقل دفعات اولیه با توجه به معنا ذکر گفته شود، بعدها معنا خودش خود به خود به ذهن می‌آید، این است که دستور تکرار داده‌اند، اما چرا تکرار گفته‌اند و چرا نگفته‌اند که مثلاً امروز این را بگویید و فردا چیز دیگر بگویید، پس فردا یک چیز دیگر بگویید، برای این که تکرار سبب می‌شود که نقش روشن و واضح‌تر شود. در قرآن هم این طور گفته‌اند که قرآن را هر روز بخوانید، حتی اگر یک آیه یا یک صفحه باشد، هر چه توانستید: «... فاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (۱) بخوانید از قرآن به هر اندازه که برای‌تان ممکن باشد. این برای آن است که تمام معانی، تمام به اصطلاح افکار و اعتقادات معنوی که باید داشته باشید از برابر شما عبور کند و همه را ببینید. بعد ممکن است یکی از این آیات یا یکی از این اسما را به صورت تکرار به شما می‌دهند. وقتی شما قرآن خواندید، کتاب خواندید، دعا خواندید و صفات خدا را فهمیدید، با درک و با تعقل، بعد هر وقت یک بار این را گفتید تمام آن عقاید، تمام آن افکار، بدون این که خودتان بخواهید در ذهن شما زنده می‌شود، این مسأله برای من خیلی اتفاق می‌افتد. فکر می‌کنم که برای همه همین طور است. شما یک مرتبه، یک مطلبی به خاطرتان می‌رسد که نمی‌دانید از کجاست، چه بسا فکر کنید که چرا ناگهان به ذهن شما رسیده است، در صورتی که ممکن است این را سال‌ها پیش در کتابی یا روزنامه‌ای یا در جایی دیگر خوانده باشید و در گوشه ذهن شما مانده باشد، آن وقت به اصطلاح روان‌کاوان، ناخودآگاه شما، آن ذهن شما کمک می‌کند به شما و مطلبی به خاطرتان می‌آید. پس هیچ چیزی از خاطر انسان محو نمی‌شود، منتها برای این که ما بر این فکر مسلط باشیم گفته‌اند تکرار کنید، تکرار برای این است که در وجود ما هیچ فکری نماند، هیچ یادی جز یاد الله نماند. می‌گوید:

چنان پر شد فضای سینه از دوست که نقش خویش گم شد از ضمیرم
اگر خودتان را هم در این مسیر فراموش کنید، چیزی گم نشده برای این که اولاً دو مرتبه آن را می‌باید، ثانیاً با وزن بیشتری می‌باید، به این جهت از تکرار ذکر خیلی اثرها حاصل می‌شود، حتی اگر به معنای آن توجه نشود.»

* ۱۳۸۰/۲/۷

۱. سوره مزمل، آیه ۲۰

عقل معاد

«در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۱) یا «لَقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۲) و کلمه عقل و تعقل را به کار می‌برد. منظور در قرآن عقل معاد است و به اصطلاح بین عقل معاد و عقل معاش تفاوت وجود دارد. گاهی در مکالمه سالک و مجذوب می‌آید: آزمودم عقل دوراندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را

ولی نه، آن عقل معاد و نه آن عقل علوی را باید داشت، این عقل آزمودنی نیست، آن وقت اعتدال بین این‌ها یعنی بین عاقل و مجنون بودن با توجه به ذکر و فکر است. البته ذکر تا زمانی که عادت کنیم خیلی مشکل گفته می‌شود، مگر آن که حالت جذبی باشد، و الا مشکل به نظر می‌رسد؛ اما تدریجاً راحت می‌شود، آرام می‌شود، برای همین هم اگر کسی در اول زیاد نتوانست مراقب باشد، خیلی نگران نشود، باید ادامه بدهد تا وقتی که بتواند.»

* ۱۳۸۰/۵/۲۱

۱. «باشد که به عقل دریابید»، سوره بقره، آیه‌های ۷۳ و ۲۴۲؛ سوره یوسف، آیه ۲؛ سوره نور، آیه ۶۱؛ سوره انعام، آیه ۱۵۱؛ سوره غافر، آیه ۶۷؛ سوره زخرف، آیه ۳؛ سوره حدید، آیه ۱۷

۲. «برای خردمندانی که درمی‌یابند»، سوره بقره، آیه ۱۶۴؛ سوره رعد، آیه ۴؛ سوره نحل، آیه‌های ۱۲ و ۶۷؛ سوره عنکبوت، آیه ۳۵؛ سوره روم، آیه‌ها ۲۴ و ۲۸؛ سوره جاثیه، آیه ۵



تداوم ذکر

«ذکر دوام و فکر مدام چیست؟ و یعنی چه؟ ذکر عدد بردار است، یعنی یک ذکر، دو ذکر، کما این که در او را در گفته می‌شود هفتاد مرتبه یک ذکر را بگویید یا بخوانید. ذکر دوام یعنی مرتباً ذکر گفته شود، پس ذکر عدد بردار است، اما فکر عدد بردار نیست؛ فکر معمولی هم که می‌کنید یعنی در مورد موضوعی فکر می‌کنید، وسط آن نمی‌توانید بگویید که دو تا فکر کرده‌اید یا ده تا فکر کرده‌اید. می‌توانید به هر موضوعی که فکر می‌کنید، باز به موضوع دیگری فکر کنید و نیز به سایر موضوع‌ها هم می‌توانید فکر کنید؛ اما خود فکر تقسیم‌بندی ندارد.»

ذکر انواع و اقسام دارد: ذکر قلبی، ذکر جلی، ذکر خفی که همه این‌ها برای یادآوری است. به عنوان مثال می‌گویند فیلس یاد هندوستان کرده، یعنی فیل را از هندوستان به مکان دیگری می‌برند، ولی او همیشه به فکر هندوستان است و به سرش چکش می‌زنند که فکر هندوستان را نکند. این ضرب‌المثل فارسی در مورد ذکر مفهومش آن است که ذکر به منزله آن چکش است که به مغز خودمان می‌زنیم، یعنی عکس فیل که می‌خواهند یاد هندوستان نکند، ما می‌خواهیم یادمان نرود، چون فیل یادش نمی‌رود، اما انسان به محض این که به دنیا می‌آید، یادش می‌رود که

ما عدم‌هاییم هستی‌ها نما تو وجود مطلق و هستی ما

پس باید یادمان بیاید، منظور ضربه‌ای است که تک تک می‌زنیم برای این که همیشه در یاد باشیم، مانند انواع موسیقی که برخی مقطع و برخی یکنواخت است، بنابراین ذکر مقطع است، قطعه قطعه است، اما فکر به صورت دوام است، چون فکر دوام برای کمتر کسی ممکن می‌شود، بلکه تا حدی هم می‌توان گفت گاه اصلاً نمی‌شود، این است که به جبران آن ذکر باید گفته شود که یاد انسان بیاید. انسان در هر جا که باشد، به یاد وطن اصلی‌اش می‌افتد، همیشه وطنش را دوست دارد و خودش را موظف می‌داند که برای این وطن کار کند. زمانی که این روحیه در شخص وجود داشت، حب وطن اصلی‌اش هم در او وجود دارد. پیغمبر فرمود: «حب الوطن من الایمان» که می‌گویند:

این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن جایی است کان را نام نیست
این وطنی که وقتی حب‌الوطن به صورت ظاهر آن در انسان بود، در معنا هم انسان آن وطن اصلی را دوست دارد.
ما ز بالاییم و بالا می‌رویم
ما ز دریاییم و دریا می‌رویم

یا

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم
اگر حضرت آدم (ع) جد ما اشتباه نمی‌کرد، ما الآن این‌جا نبودیم، من ملک بودم و فردوس برین جایم بود، ولی حالا به جای آن که از تجربه پدران مان درس بگیریم، در این دنیا به عکس شده‌ایم، این‌جا که آمده‌ایم، می‌گوییم پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت، به این دلیل است که می‌گویند آن گیاهی که خداوند منع کرده بود، گندم بود، آن گندم مادیت دارد و مربوط به جسم است، این که تا خورد، دیگر بهشت جای او نبود.

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم

او با دو گندم فروخت و ما به جویی.»

* ۱۳۸۰/۴/۱

اسم اعظم

«باید گفت مناجات با خدا زبان نمی‌خواهد و منظور تکرارش روی لفظ است. اسم اعظم چیست؟ در «الله لا اله الا هو» اسم اعظم وجود دارد، بعضی می‌گویند اسم اعظم در آیه‌الکرسی است. اسم اعظم اگر قدر آن را بدانید، در دل شماست. اسم اصلاً یعنی دلالت بر مسمی کند، مسمی یعنی آن چیزی که اسم برای او آفریده شده است. مثلاً «لیوان» لغت لیوان اسم یک شیء است و مسمی این شیء است. اسم اعظم آن است که به بهترین وجهی دلالت بر مسمی کند. خداوند هم اسمای مختلفی دارد، رحیم، رحمان، کریم، قهار، ذواتقام، این‌ها همه اسم‌های خداست. اسم اعظم یعنی اسمی که بر تمام جهات دلالت کند. اسم اعظم هم بر همه صفات خداوند دلالت می‌کند. در لغت عربی «الله» این خاصیت را دارد، یعنی وقتی می‌گویند «الله» هم رحمان، هم رحیم، هم کریم، هم قهار، هم رزاق و همه این‌ها را در بر دارد، ولی به هر جهت الله اسم اعظم است، اما اگر مسمی نزد شما نباشد، گفتن اسم هیچ فایده‌ای ندارد. اسم اعظم را به مس بخوانید، طلا می‌شود. این طلا در درون خود ماست، البته لغت «الله» یا ذکر می‌کند که داریم به منزله شخم زدن زمینی است که در آن بذر بکاریم.»

* ۱۳۸۰/۷/۱۳



نماز دائم

«در لغت «صلوات و صلوة» یعنی نماز، دعا، تسبیح به هر دعایی هم صلوات می‌گویند، در خود قرآن هم لغت صلوات و مشتقات صلوات به معانی دیگر دعا هم گفته می‌شود، ولی بیشتر متبادر است به همین نماز که با این شکل خاص مقرر شده است. وقتی می‌گویند صلوات منظور نماز است، ولی در صلوات به این معنا درجات مختلفی وجود دارد، یک درجه آن این است: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۱) که صلوات نهی می‌کند از فحشا و منکر، در همین آیه که صلوات از فحشا و منکر منع می‌کند، دنباله آیه می‌گوید: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۲) که ذکر خدا و یاد خدا از این هم بالاتر است، یعنی نماز را به آن اندازه‌ای که واجب است، انجام دهید. بعضی مستحبات آن را هم به عنوان ذکر خدا می‌توان انجام داد. در آیه دیگری آمده است: «الذِّينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (۳) آن‌هایی که دائم در نماز هستند. باباطاهر می‌گوید:

خوشا آنان که دائم در نمازند که حمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که هر از بر ندانند بهشت جاودان بازارشان بی

بنابراین اگر دائم در نماز باشیم، پس به ذکر الله نمی‌رسیم، برای این که خدا می‌گوید: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» پس به ذکر خدا نمی‌رسیم، از این نکته متوجه می‌شویم که خداوند به ما می‌گوید که ذکر خدا بالاتر از نماز است، پس چرا به ما می‌گوید همیشه در نماز باشید، منظور از همیشه در نماز باشید، همان ذکر خداست که اکبر است، یعنی میزانی که نماز بر هر فرد واجب است. هر فرد باید واجبات نماز پنجگانه را حتماً انجام دهد، مابقی را به یاد خدا باشد. پس ما برای تقرب به درگاه خدا دو کار باید انجام دهیم یکی یاد خدا که «لذکر الله اکبر» و دیگری نمازهای پنجگانه که هفده رکعت است. نماز را به همان شکلی که دستور داده شد، باید انجام داد، شاید به این دلیل که ما عادت کنیم در ضمن حرکت و به اصطلاح شکل‌ها و فرم‌های مختلف حرکت بتوانیم به یاد خدا باشیم؛ یعنی وقتی ایستاده‌اید بتوانید به یاد خدا باشید، وقتی در حال رکوع هستید، به یاد خدا باشید، در حال سجود و همیشه به یاد او باشید، این تمرینی است که برای ذکر هم مفید است.

زمانی که نماز می‌خوانیم، اگر چه ممکن است حواس مان هزار جای دیگر هم باشد، ولی آن نمازی که می‌خوانیم، خودمان احساس می‌کنیم که در بارگاه حضرت دوست هستیم. هم دوست، هم محبوب و هم خالق همه جهان. باید در نماز به خود بقبولانیم که در بیست و چهار ساعت، می‌خواهیم یک ساعت به گونه‌ای فکر کنیم که خالق ما و خالق فکر ما از ما خواسته است. خداوند در شبانه‌روز، یک ساعت به ما موضوعی را گفته که باید به همان شکلی خوانده شود که مقرر شده، این است که نماز را جز به این شکل نمی‌توان خواند. در خواندن نماز هیچ‌گونه شک و تردید نکنید، هیچ چیز جای نماز را نمی‌گیرد. مگر آب جای نان را یا نان جای آب را می‌گیرد و یا هیچ کدام از این‌ها جای هوا را می‌گیرند، هر کدام از این عناصر جای خود را دارند:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست

پس هم در خلقت و هم در خصوصیات معنوی زندگی مانند نماز و امثال آن هر چیزی جای خود را دارد و در جای خود نیکوست.»

* ۱۳۸۰/۵/۲۶

۱. «و نماز بگزار، که نماز آدمی را از فحشا و منکر باز می‌دارد»، سورة عنکبوت، آیه ۴۵

۲. «و ذکر خدا بزرگ‌تر است»، همان

۳. «انان که به نماز مداومت می‌ورزند»، سورة معارج، آیه ۲۳

اهمیت مادر بودن

«در قرآن راجع به وظایف مادر و نقش او بیشتر از پدر سخن به میان آمده است. مادر هم حقی دارد و هم یک وظیفه مهم بر عهده دارد، از وظایف او این است که از همان ابتدای حمل مراقب خودش هم باشد. بزرگان می‌گویند: همیشه متوجه خداوند باشید، متوجه ذکرتان هم باشید، این نکته را به مادر هم می‌گویند؛ برای این که وقتی مادر به یاد خدا بود و متوجه بود، تمام اعضای بدن او به یاد خدا هستند، رگ و پوست و خون او هم به یاد خداوند و در حال تعظیم خداوند هستند؛ بنابراین فرزند هم از همین خون تغذیه می‌کند و در همین دستگاه بزرگ می‌شود. اگر دستگاهی که بچه را نگاه می‌دارد، خراب یا آلوده شود، نتیجه آن چه می‌شود؟ خرابی یعنی این که مادر به یاد خدا نباشد. هر بشری در دوران زندگی ممکن است خطاها یا اشتباهاتی کند، اما اگر مادر دچار خطا شود هم به خودش مربوط می‌شود و هم روی بچه تأثیر می‌گذارد، یعنی او را مسموم می‌کند، این است که می‌گویند مادر اهمیت بیشتری دارد، چون زحمت بیشتری می‌کشد، به این دلیل گفته‌اند در ایام بارداری مادر باید خیلی بیشتر به یاد خدا باشد، بعد هم که شیر می‌دهد، باید به یاد خدا باشد.»

* ۱۳۸۰/۱۰/۲۱



اجازه ذکر

«ذکر در لغت یعنی «یاد»، در زبان فارسی هم بسیار به کار برده می‌شود و می‌گویند ذکر خیر شما بود که خیلی متداول است و مرتب استفاده می‌شود. ذکر یعنی «یاد»، بنابراین به هر نحوی که نام خدا را برید، می‌شود به آن ذکر گفت؛ اما از نظر درویشی و عرفان لغت «ذکر» برای آن است که یاد خدا در ذهن مستقر شود، یعنی مثل نقشی که در سنگ کنده می‌شود، برجسته می‌شود و به همین صورت در ذهن مستقر می‌شود. برای رسیدن به این موضوع ممکن است، هر مسیری که به این کار کمک کند، خوب باشد. بنابراین وقتی قرآن می‌خوانیم، باید به معنای آن هم توجه کنیم، زیرا هر آیه قرآن به یک نحوی یاد خدا می‌کند. هر کدام از آیه‌های قرآن بشر را به یاد خدا می‌اندازد یعنی بشر از وقتی بشر شد و مستقل شد و گرنه قبل از این که بشر شود و پیش از آن که نفخه الهی در او دمیده شود: «... وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) از روح خدا بود. پس هر آیه‌ای از آن یک جنبه‌ای را به یاد او می‌آورد. وقتی می‌خواند: «وَاللّٰهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (۲) از غضب خدا یادتان می‌آید. هنگامی که می‌خوانید: «... إِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (۳) یادتان می‌آید از خوش رویی خدا که می‌گوید هر کار بدی که کردی برگرد بیا، قبول دارم تو را، هر آیه‌ای که بخوانید به نوعی یاد خداوند می‌کنید. این «یاد» است؛ البته این یک نحوه یاد است که بسیار خوب است، برای این که از جنبه‌های مختلفی یاد محبوب می‌کند. ذکر می‌کند که در درویشی می‌گویند بر حسب روحیات افراد تعداد آن فرق می‌کند، خود ذکر آن فرق می‌کند و متناسب با روحیه فرد است. ذکر همان طور که گفته‌اند اختصاصی است، به تنهایی مال خود شخص است و خود شخص باید توجه کند، اگر بگوید و آشکار کند، اثرش از بین می‌رود، بعضی‌ها ندانسته آشکار کرده‌اند با برخی روی اجبار گفته‌اند که آن اثر از ذکر می‌رود؛ چون بیانی که آن ذکر را گفته، همان بیان هم گفته شخصی است که اگر فرد آن را رعایت نکند، اثری که آن فرد گفته است، از بین می‌رود. بنابراین ممکن است آن لغت را اشخاص غیردرویش هم بگویند یا بخوانند، ولی آن اثر را ندارد. آن اثر از گفتار است، از گفتار آن کسی است که این دستور را داده است. هنگامی که گفتار او را رعایت نکنید، این اثر از گفتار او هم می‌رود و به یک ذکر عادی تبدیل می‌شود، به همین دلیل در گفتار شخصی که این ذکر را مقرر می‌کند، خداوند اثری گذاشته است. پس به عنوان ذکر هیچ کس حق ندارد به فردی ذکر بدهد، آن ذکر اثری ندارد، چرا که ذکر تلقینی دارد و نه شخص مجاز است که ذکر به دیگری دهد، حتی او هم مسؤول است، زیرا به خود اجازه داده است که کسی را به یک لغت دربند کند. زیرا این ذکر اثری هم ندارد، برای خود او هم اثری ندارد و بسیاری از اوقات تاریکی می‌آورد. سیاهی دل می‌آورد. سیاهی دل یکی از عدم توجه به ذکر مأخوذ است و دیگری از توجه به چیزی است که به خیال خودش جایگزین آن می‌شود. برخی می‌گویند که لغات ذکر در قرآن وجود دارد، پس من قرآن می‌خوانم، بله در قرآن هست، ولی قرآن شما را از دریچه‌ای وارد می‌کند، از دریچه بسیار کوچکی و با یک راه طولانی، اما ذکر از راه توجه و تمرکز شما به یک معنا و راه کوتاه‌تر و راه صحیح‌تر شما را به یاد خدا می‌اندازد. در مورد ذکر درویشی نمی‌گویند که یک بار ذکر بگویید، دو بار ذکر بگویید، بلکه می‌گویند همیشه بگویید؛ برای این که مرتباً به معنای این ذکر نگاه کرده باشید، به دستورات درویشی و دستورات عرفانی توجه کنید و از خود به کسی چیزی نگویید و اگر کسی هم گفت، محترمانه گوش کنید، ولی آن را نشنوید.»

* ۱۳۸۰/۹/۲۱

۱. «و از روح خود در آن دمیدم»، سوره حجر، آیه ۲۹

۲. «و خدا پیروزمند و انتقام گیرنده است»، سوره آل عمران، آیه ۴

۳. «از رحمت خدا مأیوس مشوید. زیرا خدا همه گناهان را می‌آمرزد»، سوره زمر، آیه ۵۳.

سلاح الهی

«هنگامی که خداوند شیطان را خلق کرد، او را از خیل ملائکه بیرون کرد، چون اطاعت امر نکرد، به شیطان مجال داد تا روز قیامت و به شیاطین سلاح داد، اما به انسان یاد خودش را به عنوان سلاح داد. خداوند شیطان را مسلح کرد و به او فرمود که به این‌ها حمله کن! با سواره نظام و پیاده نظام خود از هر طرف راست، چپ، جلو، عقب، پایین به آن‌ها حمله کن. شیطان گفت: آن وقت خواهی دید که یک نفر از آن‌ها دور و بر تو نمی‌آیند. خداوند فرمود: بسیار خوب، اما هرگز به بندگان مخلص من دست نخواهی یافت، بندگان مخلص، مخلص هم اگر البته در اخلاص خود ادامه دهد مخلص می‌شود. بنابراین خداوند فقط به انسان یک اسلحه داد و آن هم یاد خودش بود، در ضمن یاد خدا، یک بشارت هم به او داد و گفت که هر وقت فهمیدی که خطا کردی، توبه کردی و برگشتی به سمت خدا، همه خطاهایت را می‌بخشم، که این سلاح به همه اسلحه‌های شیطان برتری دارد. این اسلحه‌ای که ما داریم، ما را [جز این] مسلح نکرده است. بنابراین خداوند در برابر قدرت‌هایی که به شیطان داده، به بشر گفت: یاد من کن و نمونه نویدی هم که به ما داده و فرموده رجوع کنیم داستان حر بن یزید ریاحی است، برای این که در آن قلمرویی و در آن دنیایی که خداوند این نوید را داده، زمان معنی ندارد که یک روز، دو روز، سه روز، گاهی یک لحظه ممکن است همه چیز تغییر کند.»

* ۱۳۸۰/۱۱/۵

تنگی معیشت

«به نقل از حضرت صالح علیشاه در کتاب یادنامهٔ صالح با اشاره به آیهٔ ۱۲۴ سورهٔ طه (۱) آمده است: «کسی که از یاد ما اعراض کند، معیشت او تنگ می‌شود». نمی‌گوید فراموش کند، فراموشی را خدا می‌بخشد، زمانی که فراموش کردی، هر لحظه که به یاد آوردی دوباره متوجه باش. می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» (۲) یعنی کسی که از یاد من اعراض کرد، معیشت او تنگ می‌شود، تنگی معیشت به این معنی نیست که چیزی نداشته باشد بخورد، بلکه به این معنی است که هر چه دارد نتواند با آسایش بخورد. باید بتوانیم از نیازهای جدید در زندگی جلوگیری کنیم و میانه‌روی در مصرف داشته باشیم. هر اندازه برای ما امکانات به وجود آمد، نیازهای خود را با آن تنظیم کنیم، نه این که به دنبال نیازی برویم که نمی‌توانیم آن را فراهم کنیم؛ البته ساده زندگی کردن به هیچ‌وجه نباید از فعالیت‌های اجتماعی انسان بکاهد.»

* ۱۳۸۰/۱۱/۷

۱. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» «و هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگی‌اش تنگ شود»، سورهٔ طه، آیهٔ ۱۲۴ همان.
۲. همان.

اطمینان قلب

«خداوند به شیطان هر چه خواست، داد، ولی به انسان‌ها فقط یاد خودش را داد، فرمود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۱) به ذکر خدا قلب‌ها تسلی پیدا می‌کند، به استناد این آیه مسلمانان در جنگ احد خطاب به دشمنان گفتند: «اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَانَا» الله مولای ماست، شما مولا ندارید. پس انسان فقط همین اسلحه را دارد، بنابراین ما باید خیلی مراقب این اسلحه باشیم، نگذاریم زنگ بزند و گرد و خاک بگیرد؛ این وظیفه به عهدهٔ ماست.»

* ۱۳۸۱/۳/۱۲

۱. «آنان که ایمان آورده‌اند و دل‌های‌شان به یاد خدا آرامش می‌یابد. آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد.» سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۸

معنای نماز و دعا

«راجع به لغت صلوات در قرآن مکرر اسم برده شده مانند: «أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ» (۱) و چه جاهای دیگر، چه به صورت مصلین که یعنی نمازگزاران صلوات همیشه به معنی نماز نیست، به معنی هرگونه دعایی تلقی می‌شود. بنابراین می‌شود در ترجمهٔ آن گفت که هم نماز، هم دعا را شامل می‌شود. در فارسی ما چنین لغتی نداریم، مثلاً اگر بگوییم نیایش، به هر جهت تا حدی هر دو معنی را می‌دهد، ولی صلوات به معنی مشخص نماز که الف و لام بر سر آن می‌آید همین نمازی است که به این صورت می‌خوانیم؛ الف و لام وقتی بر سر کلمه‌ای می‌آید، در عربی معنای آن این‌طور است. اگر صلوات بگویند هم معنی نماز می‌دهد، هم معنی دعا می‌دهد، الف و لام تعریف اگر سر آن بیاید، یعنی همان صلواتی است که مورد نظر ماست و به این لغت عمومیت می‌دهد و یا یک معنایی را که قبلاً در ذهن وجود دارد، مشخص می‌کند؛ حی علی الصلاة که در اذان و اقامه می‌گوییم به معنی این است که بشتابید به سوی نماز، برای صلوات این‌جا یعنی نماز در جاهای دیگر به معنی دعا هم می‌آید. مصلین هم یا سایر اشتقاقات صلوات هم این معنای را دارد. در سورهٔ انعام آمده است: «وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (۲) کسانی که از نماز خود محافظت می‌کنند، یعنی مراقب نمازهای خویش‌اند یا در آیهٔ «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (۳) آنان که به نماز مداومت می‌ورزند، کسانی که دائم در نماز هستند و باباطاهر در مورد آن‌ها می‌گوید:

خوشا آنان که دائم در نمازند که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که هر از بر ندانند بهشت جاودان بازارشان بی

هر از بر ندانند یعنی درس نخوانده باشند، اما دائم در نماز هستند.

* ۱۳۸۱/۸/۱

۱. «نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند»، سورهٔ حج، آیهٔ ۴۱

۲. سورهٔ انعام، آیهٔ ۹۲

۳. سورهٔ معارج، آیهٔ ۲۳



اعتماد به نفس

«هنگامی که احساس کردید، امر خدا را اطاعت می‌کنید، هم به نظر خود کاری کرده‌اید که به شما آرامش می‌دهد و همان‌طور که خود وجود به ارث می‌رسد؛ آرامش هم به شما ارث می‌رسد و این آرامش دل انسان موهبت عظیمی است که البته سکینه فرموده شده و به همه این‌ها اطلاق می‌شود. آرامش را خدا در درجات مختلف می‌فرستد و آرامش معنوی همان چیزی است که عرفا به آن سکینه قلبیه می‌گویند: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۱) به یاد خدا قلب آرام می‌شود. بنابراین همان‌طور که یاد درجاتی دارد، آرامش هم درجاتی دارد. خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۲) خداوند سکینه خود یعنی آرامش را از طرف خود بر پیغمبر و بر مؤمنین نازل می‌کند، منظور آن است که این آرامش روحی از بسیاری از روزی‌های دنیایی اهمیت بیشتری دارد. الان درد همه جامعه ما همین نبود آرامش است، توجه کنید که آرامش این نیست که در خانه آرام بگیریم و قرص آرام‌بخش بخوریم و بخوابیم! نه، آرامش یعنی با اعتماد کامل به خداوند یعنی آنچه که امروز به آن اعتماد به نفس می‌گویند، کار کنیم، از هیچ چیز نترسیم، ناراحت نباشیم، به کرم خداوند امیدوار باشیم و دنبال راه حل مشکلات برویم.»

* ۱۳۸۱/۸/۱۰

۱. «آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد»، سوره رعد، آیه ۲۸
۲. «آن‌گاه خدا آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد»، سوره توبه، آیه ۲۶

قرآن و ذکر

«در مورد آیه «... رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ أَنْصِرْنَا عَلَى الْكُافِرِينَ» (۱) بسیار سؤال شده است، من این دعا را خیلی اوقات در قنوت می‌خوانم؛ برای این‌که همه مسلمانان الآن و نیز همه ما در حال همین جنگ هستیم و در واقع جالوتی برابر خود می‌بینیم. حالا جنگ آن‌طور جنگ مثل سابق نیست، همین است که حالا می‌بینیم، همه در جنگ هستیم؛ چه فقرا چه ما مسلمین در واقع در جنگ هستیم. برای همین این دعا را حالا هم می‌توانیم بخوانیم. نترسید، هیچ نترسید، هیچ کاری ندارد. در آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۲) خداوند گفته است که ما قرآن و ذکر را فرستادیم و خودمان هم حافظ او هستیم و خود این ذکر به اصطلاح وجود جداگانه‌ای نیست، ان‌شاءالله در وجود ما تجسم دارد و تا این تجسم را ما داریم، خداوند توسط ما این کار را خواهد کرد. هر کاری خدا بخواهد بکند، انجام می‌دهد، ولی توسط یک بنده‌ای یا این‌که عده‌ای از بندگان خود را مأمور می‌کند که شما بروید این کار را بکنید. آن را خداوند می‌کند. این است که ما هم ان‌شاءالله با توجه به معنویت خودمان مصداق این امر باشیم که خداوند دین خود را، مکتب خود را، کتاب خود را، که می‌خواهد حفظ کند، توسط ما این کار را کرده باشد.»

* ۱۳۸۱/۸/۲۲

۱. «... ای پروردگار ما، بر ما شکیبایی ببار و ما را ثابت قدم گردان و بر کافران پیروز ساز»، سوره بقره، آیه ۲۵۰
۲. «ما قرآن را خود نازل کرده‌ایم و خود نگهدارانش هستیم»، سوره حجر، آیه ۹

امر خداوند

«خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۱) ما قرآن و ذکر را فرستادیم و خودمان هم حافظ او هستیم و خود این ذکر به اصطلاح وجود جداگانه‌ای نیست، ان‌شاءالله در وجود ما تجسم دارد و تا این تجسم را ما داریم، خداوند به وسیله ما این کار را خواهد کرد. خداوند هر کاری که بخواهد می‌کند، ولی بنده‌ای یا عده‌ای از بندگان خود را مأمور می‌کند که شما بروید این کار را بکنید، یعنی این امر را خداوند می‌کند. این است که ما هم ان‌شاءالله با توجه به معنویت خودمان مصداق این امر باشیم که خداوند دین خود را و مکتب خود را و کتاب خود را که می‌خواهد حفظ کند، به وسیله ما این کار را کرده باشد.»

* ۱۳۸۱/۸/۲۲

۱. «ما قرآن را خود نازل کرده‌ایم و خود نگهدارانش هستیم»، سوره حجر، آیه ۹



ذکر خفی

«ذکر با زبان دل است یعنی ما فرض می‌کنیم که دل، البته برای این که مجسم کنیم می‌گوییم این دل و الا این دل، نه آن دلی که خدا در آن جا می‌شود. خدا در این دل یعنی جای به این کوچکی که جا نمی‌شود. آن دلی که خدا در آن جا می‌شود، زبان و چشم دارد و فکر دارد که با زبان خود ذکر می‌گوید، با استدلال و توجه خود فکر دارد و با چشم نیز نگاه می‌کند. ذکر عبارت است از این که یکی از نام‌های خدا را مکرر بر زبان بیاوریم، بدون این زبان ظاهری، برای این که اگر توجه کرده‌اید که یک مطلبی را که فکر می‌کنید، فرض کنید در معنای فلان دعا فکر می‌کنید، قبلاً آن را خوانده‌اید و دارید فکر می‌کنید، بعد همان دعا را بلند به زبان بخوانید، دیگر در مورد آن نمی‌توانید فکر کنید، حواس شما به زبان می‌رود. در مورد ذکر خفی و ذکر قلبی یکی از فواید آن این است که به زبان گفته نمی‌شود، حواس به سمت او می‌رود. اگر مدتی ذکر گفته شد، به طوری که خود به خود ذکر آمد، آن وقت برای این که صفت الهی دیگر یا جنبه دیگری از وجود الهی بر ما مسلط شود، ذکر را تغییر می‌دهند، البته این تغییر ذکر درجاتی دارد و همیشه نیز به اختیار شیخ راه است که ذکر تغییر می‌کند. وقتی می‌گویند الله چیست؟ ما می‌گوییم الله نام موجودی است که خالق همه است، رحمان و رحیم است، ذوالانتقام است، جبار است، عادل است و همه این صفات با گفتن الله در ذهن ما تداعی می‌شود. بنابراین وقتی بگوییم الله خود به خود تمام آن صفحات در مغز ما زنده می‌شود، یعنی ما که نمی‌توانیم هزار و یک اسم را بگوییم، فرصتی برای این کار نیست، یک الله که می‌گوییم خود به خود همه این معانی و صفات در ذهن ما زنده می‌شود. تغییر ذکر هم از این قبیل است، پس برای بعضی افراد ممکن است چندین ذکر داشته باشد. این ذکر باید زبان انسان و گویای نام و صفات الهی باشد.

فکر چیست؟ فکر هم درجاتی دارد، اولین درجه آن که برای تمرین است، آن است که در مورد معنای همان ذکر که می‌گوییم تفکر کنیم، یعنی در واقع آن اثری را که ذکر باید داشته باشد به این طریق تقویت کنیم. مثلاً وقتی همه صفات خدا را به نام الله جمع کردیم، ناخودآگاه وقتی الله را بخوانیم یا در نماز یا قرآن به زبان آوریم، ناخودآگاه همه آن صفات به ذهن ما می‌آید، حالا فکر می‌خواهد که غیر از ناخودآگاه به صورت آگاه هم بیاید، یعنی در مورد او فکر کنیم؛ بنابراین درجات دیگری هم دارد، درجه‌ای که با چشم بیشتر کار می‌کند، دیدن است که جزو چیزهایی است که به هر کس هر وقت، وقت آن باشد می‌گویند. همان جایی که سعدی در آن حالت می‌گوید:

دیده را فایده آن است که دلبر ببند و نربیند چه بود فایده بینایی را

یا جای دیگر

و نربیند چه بود فایده چشم بصیر

در مورد فکر که گفته‌اند صورت معنوی شیخ یا امام در ذهن ظاهر می‌شود، این خود به خود ظاهر می‌شود، شما مثلاً سفری به مشهد رفتید، به جایی که لذت بیشتری دارد و غیر از زیارت مقبره شیخ بهایی را هم دیده‌اید، برای او فاتحه‌ای خوانده‌اید، پس هر وقت عکس مقبره شیخ بهایی را می‌بینید، یاد سفر مشهد می‌افتید، این در روان‌شناسی یک بحث خاصی به نام تداعی معانی دارد، یعنی یک معنا که در خاطر شما ظاهر شد، یک معنای دیگر را به خود می‌کشد، چون زمان و سلسله افکار ما منقطع نیست و به هم وصل است، ثانیه‌ها از هم جدا نیست، بلکه به هم وصل‌اند، این تقسیم‌بندی را ما خودمان کرده‌ایم که گفتیم این جا را می‌گوییم ساعت دوازده و این جا را ساعت یک و الا زمان که همه به هم وصل است. افکار و مکان هم به هم وصل است، پس مشهد خود به خود یادتان است. حالا وقتی که ذکر می‌گویید به خصوص چه با تفکر در معنای همان و چه با فکر اصطلاحی، خود به خود یادتان می‌آید که این ذکر را چه کسی به شما داده است. از کجا گرفته‌اید، به هر اندازه بیشتر به این ذکر علاقه‌مند باشید، بیشتر و قوی‌تر یادتان می‌آید و به هر اندازه به آن کس که ذکر را به شما داده بیشتر علاقه‌مند باشید، ذکر را قوی‌تر می‌توانید بگویید، این‌ها به هم متصل‌اند، این است که خود به خود این‌هایی که توجه به ذکر دارند، البته نه همیشه، گاهی ممکن است بی‌اختیار صورت شیخ آن‌ها در نظر مجسم شود یا شیخ اصطلاحی یا قطب وقت. برای کسانی که در مقامات بالاتر بروند، خود به خود گاهی این صورت ظاهر می‌شود که اصطلاحاً آن را فکر می‌گویند، سکینه هم گفته می‌شود. سکینه شاید درجات بالاتر این صورت فکریه است، برای این که سکینه قلبی خیلی مهم است، سکینه قلبی بر پیغمبر و بر مؤمنین نازل می‌شود، آن هم به صورت الهام الهی و وحی نازل می‌شود. مانند زمانی که پیغمبر و ابوبکر در غار بودند و دنبال آن‌ها آمدند که دیدند در غار تار عنکبوت تنیده شده است و پیغمبر به ابوبکر فرمود که ترس که در سوره توبه آیه ۴۰ شرح آن آمده است. (۱) بعضی می‌گویند این سکینه را به ابوبکر فرستاد و بعضی می‌گویند که نه برای پیغمبر فرستاد، فرقی نمی‌کند، زیرا در قرآن در آیه دیگر آمده است که خداوند سکینه را برای همه مؤمنان فرستاد. مؤمنین آن واقعه ممکن است ابوبکر هم باشد زیرا خداوند در سوره توبه آیه ۲۶ (۲) می‌فرماید که سکینه‌اش را بر پیغمبر و بر همه مؤمنین فرستاد. این درجه اعلا و قوی آن صورت فکریه‌ای است که عرفا می‌گویند.»

نمی‌دیدید تأییدش کرد. و کلام کافران را پست گردانید، زیرا کلام خدا بالاست و خدا پیروزمند و حکیم است.»

۲. «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»

«آن‌گاه خدا آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدند فرو فرستاد و کافران را عذاب کرد، و این است کیفر کافران.»

* ۱۳/۱۱/۱۳۸۳

۱. «لَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»
«اگر شما یاریش نکنید، آن‌گاه که کافران بیرونش کردند، خدا یاریش کرد. یکی از آن دو به هنگامی که در غار بودند به رفیقش می‌گفت، اندوهگین مباش، خدا با ماست. خدا به دلش آرامش بخشید و با لشکرهایی که شما آن را



دوری از یاد خدا

«خدا می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...» (۱) کسی که از یاد من اعراض کند، دوری کند؛ نه این که فراموش کند، جای دیگری از قرآن دارد که یاد خدا بکن، اگر یاد رفت و فراموش کردی فوراً متوجه شو برگرد؛ بنابراین فراموشی، البته فراموشی عمدی، خودش می‌شود اعراض؛ اعراض روی گردانیدن عمدی یعنی کاری که باید انجام دهد، نکند. کسی که اعراض کند از یاد خدا، خداوند زندگی سختی بر او می‌گیرد، حالا روز قیامت چه می‌کند که آن جداگانه است و می‌گوید در قیامت کور خلق می‌شود. پس اعراض از یاد خدا معیشت سختی دارد. حالا همان‌طور که یک فرد از یاد خدا اعراض کند، در نتیجه معیشت و زندگی‌اش تنگ می‌شود، یک جامعه هم مثل یک فرد ممکن است این کار را بکند. جوامع بشری فعلی متأسفانه یک مقدار زیادی از یاد خدا اعراض کرده‌اند، در خود این جوامع بشری، جوامع کوچکی وجود دارد، انجمن فلان، گروه فلان؛ خود این جمع هم ممکن است، این کار را بکند و بالتجربه زندگی آن‌ها سخت می‌شود. سختی معیشت و سختی زندگی فقط در امر مادی نیست، بلکه امر مادی هم یکی از مسائلی است که در زندگی دخالت دارد؛ ولی همه‌اش امر مادی نیست، چه بسا افرادی که خیلی زندگی مرفهی دارند از همه جهت، ولی آرامش ندارند. زندگی برای آن‌ها تنگ گرفته است. بسیار کسانی هستند که زندگی ساده‌ای دارند، ولی زندگی برایشان تنگ نیست. نمونه‌اش در خود زندگی ما فراوان است، در تاریخ هم خیلی دیده‌ایم که حیات و زندگی ما فقط به غذا و ویتامین و این‌ها بستگی ندارد. در تاریخ از پهلوانی‌های علی (ع) خیلی شنیده‌ایم، مگر علی (ع) چه می‌خورد؟ نان و نمک، نان و سرکه، نان و شیر؛ نان خشک را می‌زد در شیر و نیرو هم داشت، چون قوت جبریل از مطبخ نبود. قوت انسان هم از یاد خداست. قدیم در ساختمان‌ها، در منزل‌ها، حوضچه کوچکی می‌ساختند و کمی بیشتر آب نمی‌گرفت، ولی مثلاً وصل بود به دریا و یا وصل بود به یک منبع بزرگ که می‌گویند در عالی‌قاپوی اصفهان هست که به کوه وصل است، از راه زیرزمینی، به یک منبع طبیعی وصل است و از آنجا آب می‌آید. هر وقت این لوله را ببندند، این یک آب کوچکی است که از نظر شرعی هم ممکن است کر نباشد و طاهر نباشد، ولی همان قدر که شیر را باز کردند پاک است و وصل به آب کر است؛ از لحاظ شرعی به قولی او هم دریاست. وقتی خداوند بشر را از روح خود آفرید، بنابراین منبع قدرت انسان همان منشأیی است که از آنجا آمده است. اگر شیر لوله را ببندد، یعنی اعراض کند از منبعی که داشت زندگی سخت و آلوده‌ای دارد، ولی وقتی که در ارتباط با منبع قدرت خودش باشد مثل آب تمیزی است که همه قدرت‌ها را دارد.

یاد خدا که می‌گوید: «اعْرَضَ عَن ذِكْرِي» ذکر این نیست که فقط تسبیح دست بگیرد، بلکه یاد خدا ممکن است آن شعر باشد که «خاموش‌اند و ناله‌های زارشان / می‌رسد تا پای عرش یارشان». این یاد خداست یعنی یک لحظه. آیا شما هیچ‌وقت خودتان را فراموش کرده‌اید؟ نه همیشه خودتان خودتان هستید دیگر، خودتان را فراموش نکرده‌اید، هویت‌تان بر شما مشخص است. این هویتی که بر شما مشخص است، از کجا آمده است؟ «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» (۲) خدا گفت: وقتی از روح خودم در او دمیدم. پس این هویت همان یاد خداست و همان‌طوری که یادتان نمی‌رود که خودتان هستید، خدا هم نباید یادتان برود، اصلاً یک لحظه بدون این یاد نباشید:

ای بی‌خبران غافل از آن شاه نباشید / شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

این اعراض همین است که آدم خود را فراموش کند، یکی از بیماری‌های روانی که امروز می‌گویند، این است که کسی هویت خود را فراموش کند، از قدیم هم بوده؛ اما خیلی کم، حالا زیاد است. در شرح کارها و به اصطلاح بزرگی و کرامات ابوعلی سینا خیلی از این قبیل می‌نویسند، در مورد بوعلی سینا می‌نویسند که اگر کمک می‌کرد دوا نمی‌داد؛ همه‌اش دوا نبود، ارتباط روحی و معنوی بود که بین طبیب و مریض برقرار می‌شد، یعنی او را وصل می‌کرد به منبعی که از آنجا آمده تا هویت او به او برگردد، یکی از کسالت‌هایی که خیلی‌ها دارند، حساسیت زیاد راجع به مطلبی است، یک مقدار حساسیت است و باید به دکتر مراجعه کند و داروهای تقویتی بگیرد؛ این به جای خود. ولی اصل این است که چنین حساسیتی عکس‌العمل اعراضی است که از یاد خدا کرده است. خدا یک مجازات سختی که برای این اعراض قرار داده آن است که امکان یادآوری برای او نمی‌گذارد، یعنی وقتی نماز می‌خواند - البته این فکر را نکنید، که در نماز خواهید توانست تمام مدت متوجه باشید، نه، خیلی کم پیش می‌آید که - اگر می‌خواهد یک لحظه در نماز متوجه باشد، خدا نمی‌گذارد و حواس او پرت می‌شود؛ ولی باید کوشش کند و بگوید در درگاه خدا که یک بار نگذاشتی این دفعه به من راه بده، لازم نیست به زبان بگوید، باید به دل بگوید و ادامه دهد؛ از یاد خدا به هیچ‌وجه اعراض نکنید، اصلاً خود اعراض از یاد خدا بیماری است و خودش مجازات است و لازم نیست مجازات جداگانه‌ای داشته باشد.»

* ۱۳۸۳/۱/۷

۱. «و هر کس که از یاد من اعراض کند، زندگی‌اش تنگ شود»، سوره طه، آیه ۱۲۴

۲. همان، آیه ۷۲



صورت فکریه

«صورت فکریه چیست یا فکر چیست؟ در روان‌شناسی قاعده‌ای وجود دارد که بین همهٔ انسان از یک فکری و یا تصویری به فکر و یا تصویر دیگری متوجه بشود. در عرفان و درویشی تداعی معانی به این صورت ظاهر می‌شود، کسی که مشرف می‌شود قبلاً دیداری یا ملاقاتی با بزرگی داشته و به او علاقه‌مند شده و نزد این بزرگ مشرف می‌شود و این بزرگ ذکری به او می‌دهد که با این ذکر همیشه به یاد خدا باشیم، اما متأسفانه برخی اهمیت چندانی به این مسأله نمی‌دهند و ذکرشان را فراموش می‌کنند؛ این دو تا با هم‌اند و اگر آن بزرگ دیدارش میسر شود، با دیدن او ذکر هم قوی می‌شود و الا هم ذکر و هم آن بزرگ با هم فراموش می‌شوند؛ به همین دلیل هم هر چه ذکر قوی‌تر باشد، خاطرهٔ آن بزرگ هم قوی‌تر می‌شود. اگر واقعا ذکر برای او لذت‌آور شد و در ضمن ذکر واقعا دید و احساس کرد که یاد خدا در ذهن او مؤثر است، همین که او یاد خدا کرده، خدا هم یاد او می‌کند. خداوند می‌فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (۱) یاد من بکنید من هم یاد شما می‌کنم و خداوند نمی‌گوید که کدام اینها مقدم و مؤخر است، هر دو با هم است، یاد من بکنید یاد شما می‌کنم؛ حالا اگر آن ذکر قوی شد و موجب شد که واقعا وقتی درویش به آن ذکر توجه کند، به یاد خدا بیفتد و خدا هم به یاد او می‌افتد و آن خاطره هم قوی می‌شود، یعنی خاطرهٔ تشرف آن کسی هم که خاطره و تصویر کسی که آن ذکر را به او داده، آن هم در ذهن او قوی می‌شود. هر وقت ذکر می‌گوید بی‌اختیار یاد او می‌آید، وقتی فردی را در جایی یا مکانی باستانی یا منظره‌ای دیده‌اید، دو مرتبه آن مکان یا آن منظره با آن فرد به خاطرتان می‌آید. بنابراین هر چه خاطرهٔ ذکر و اثر ذکر در شما قوی‌تر باشد، خود به خود یاد آن بزرگ که این ذکر را به شما داده، یادش و تصویرش در نظر شما قوی‌تر می‌شود، یعنی اختیاری نیست، یعنی نباید به یاد بیاورید، یک درجهٔ بالایی است در قوت ذکر که وقتی ذکر قوی شد، خود به خود آن تصویر به ذهن می‌آید یعنی آن صورت شیخ را که گفته‌اند یا نوشته‌اند. در نظر گرفتن صورت شیخ اگر کسی خود او را در نظر بگیرد، کفر است که نه شرک است، از کفر هم بالاتر است، ولی خود به خود اگر آدم یادش بیاید مثل این که خود به خود چیزهایی که در خاطر انسان هست، ولو گناه باشد، در خاطر انسان گاهی خاطرهٔ آن می‌آید و گناه تلقی نمی‌شود، چون بی‌اراده آمده، گناه اراده بر کاری است، بنابراین توجه به آن که حتما باید یک صورت ظاهر شود، در فکر نیست، نه؛ فقط باید آن ذکر قوی شود و چنان محو در آن ذکر باشد و چنان اعتقاد او و علاقه‌مندی او به ذکر زیاد باشد که خود به خود وقتی آن ذکر را می‌گوید، یاد خدا باشد. این صورت فکریه است که در درویشی می‌گویند. بنابراین کوشش این که صورت کسی را در نظر بگیرید گناه است و شرک است، ولی خود به خود هر چه به خاطر شما آمد، همان است. در قرآن می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» (۲) برای خداوند اسم‌های زیبایی است، اسم که زیبایی و غیرزیبایی ندارد؛ اسم اگر به معنای لغت باشد، ما می‌گوییم خدا، الله، آن یکی می‌گوید God آن یکی می‌گوید Deiv و هر کسی یک چیزی می‌گوید که هیچ کدام زشت نیست و هیچ کدام هم قشنگ نیست. پس این که می‌گویند اسم زیبا و اسم خوب مال خداست، نه این که لغت اسم زیباست، آن دلالتی که اسم بر مسمما دارد، زیباست. اسم چیست؟ یعنی چه؟ حسن و حسین و نبات و میز و گل و این‌ها که اسم اشیاست یعنی چه؟ وقتی ما می‌گوییم گل یا می‌شنویم کسی می‌گوید گل خود به خود در ذهن ما این گل مجسم می‌شود، یعنی اصوات که به گوش ما خورد، خود به خود در ذهن ما این شکل را ایجاد می‌کند، این دلالت اسم بر مسمما از مواردی است مثل تداعی معانی، کما این که به یک غیر فارسی بگویید گل نمی‌فهمد چه می‌گویید، ولی با یک ایرانی تا صحبت کنید و بگویید «گل» فوراً متوجه می‌شود که گل چیست. برای او تداعی معانی ایجاد می‌شود، برای این که معنی گل به این شکل در ذهن او بوده است. خداوند هم فرموده است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» خیلی اسم‌هاست که به صراحت و به خوبی خدا را مجسم می‌کند، خدا که قابل جسم نیست، در ذهن ما مجسم می‌شود این اسماء الحسنی است. ائمه که فرموده‌اند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» یعنی ما اسمای الهی هستیم، یعنی هر که ما را به آن معنویت و به آن نورانیت ببیند، نه این که جلوی او بنشیند و با چشم ببیند؛ او خود به خود به یاد خدا می‌افتد، برای این که مشاهده می‌کند یک شخص معمولی این همه قدرت و حیثیت و شخصیت را خدا به او داده است. خداوند خود به خود یاد او می‌آید. بنابراین «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» و «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» به طریقی بر صورت فکریه در درویشی و تداعی معانی که روان‌شناسان می‌گویند، دلالت می‌کند.»

* ۱۳۸۴/۸/۲۷

۱. «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم»، سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۵۲
۲. «از آن خداوند است نیکوترین نام‌ها»، سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۸۰